

# دیو مقدس

دکتر لطف اله روزبهانی



## دیو مقدس

بچه ها سلام  
یکی بود یکی نبود

در گذشته ای نه چندان دور، در سرزمینی بنام کشمیر، مردی بنام تولاخ خان، که از مغولان هند بود، زندگی می کرد. زندگی این مرد، از راه شکار، و راهنمایی شکارچیان خارجی، می گذشت. در سال ۱۸۶۰، بر حسب اتفاق، راهنمای یک انگلیسی، بنام، سر جان تامپسون شد. این انگلیسی، قصد داشت در سری ناگار، مرکز کشمیر، بماند و زندگی کند، و اینجا بود که تولاخ خان، به عنوان مستخدم و راهنمای شکار، در خانه سر جان تامپسون اقامت گزید. این مرد انگلیسی، از روئسای کمپانی هند شرقی بود، و صاحب مال و دارائی بسیار، و بظاهر مسلمان و پیرو مذهب شیعه، و بار و مدد کار خوبی برای انجمن مسلمان هند در سری ناگار. انجمن مذکور، بعد از استقرار کمپانی هند شرقی، به همت چند راجه هندی، بدستور چند انگلیسی، که خواهان حفظ اسلام و مذهب شیعه بودند تاسیس شد. بودجه و پول انجمن، از اعتباری بنام پول هندی تامین می شد، و قسمت اعظم این پول را، دولت انگلیس، که دوستدار شدید اسلام و حافظ خون امام حسین علیه السلام بود و هست، پرداخت می کرد. این پول را، دولت انگلیس، بطور منظم، به حساب پول هندی در بمبئی می ریخت. بعد ها، مبالغ بسیار زیادی نیز، از باز مانده

یک رفاصه هندی، و همچنین خزانه غارت شده لطفعلی خان زند، به آن اضافه شد. هدف انجمن، علاوه بر تامین هزینه های طلبه های مستعد، علما و مجتهدان، رواج اسلام در تمامی آسیا، خاور میانه، و افریقا، منهای اروپا و آمریکا و استرالیا بود. این انجمن کمک های بسیاری به مذهب شیعه و رونق آن در ایران کرده است. منجمله؛ حمایت مادی مجتهدان، حمایت از جنبش های مذهبی، چاپ و تکثیر کتب مذهبی، توضیح المسائل، روایات و طلسم، معجز نامه، دعا، کتب نوحه خوانی و سینه زنی، خواب نامه، مَهر و تسبیح و خاک تربت، پنجه آل عبا، دست بریده شده حضرت عباس از حلبی، تولید و توزیع رایگان؛ پارچه سیاه، علم و کتل، علامت، زنجیر، قمه، قفل، سیخ، سوزن، شمع، حجله حضرت قاسم، جنازه علی اصغر، مشک آب، شمشیر و زره یزید و لوازم تعزیه و اسب و شتر برای مورد آخر. تامین رایگان برنج، شعله زرد، قیمه پلو، برای روز عاشورا، سفره حضرت رقیه و سکینه زهرا. محمود محمود، مولف ۹ جلد تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، در جلد ششم خود می نویسد: اسامی ده نفر مجتهدی، که در نجف ماهی پانصد روپیه از بابت پول هند دریافت، می داشتند بقرار زیر است: ۱- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ۲- شیخ عبدالله مازندرانی، ۳- شیخ ابوالحسن شیخ راضی، ۴- شریعت اصفهانی، ۵- شیخ محمد مهدی کشمیری، ۶- شیخ مهدی ابن شیخ اسداله، ۷- شیخ حسن صاحب جواهر، ۸- سید محمد بحرالعلوم، ۹- سید ابو تراب خوانساری، ۱۰- سید ابوقاسم اشکوری، و ده آخوندی که در کربلا، ماهی پانصد روپیه، بعنوان مقسّم دریافت می داشتند عبارت بودند از: ۱- شیخ حسن مازندرانی، ۲- مولوی سید کلب باقر هندی، ۳- سید مرتضی هندی، ۴- سید سیبط حسین، ۵- سید محمد کاشی، ۶- سید محمد باقر طباطبائی، ۷- سید جعفر

طباطبائی ۸ - شیخ هادی اصفهانی، ۹ - سید محمد باقر بهبهانی، ۱۰ - شیخ علی بفروئی یزدی.

پس از دانستن نقش انجمن مسلمانان هند، مابقی قصه دیو را دنبال می کنیم. پسر ۱۶ ساله تولاخ خان، بنام هاموت، مورد توجه سر جان تامپسون قرار می گیرد، و با راهنمایی او، در محضر مولوی عبدالرحمن بن مولوی عبدالغنی، مفتی و آخوند سری ناگار، به اسلام در می آید و مسلمان می شود. او مذهب شیعه اثنی عشری را اختیار می کند. سر جان تامپسون پیشرفت هاموت را در فراگیری علوم اسلامی در نظر داشته، و چون او را بسیار مستعد می بیند، او را به انجمن مسلمانان هند معرفی می کند و ترتیب سفرش را به نجف و کربلا می دهد. در ضمن، نام او را عوض کرده و با عنوان افتخاری سید، هاموت می شود سید حامد. بدین وسیله، از تولاخ خان هندی، سید میر حامد هندی راهی نجف و کربلا می شود.

شیخ حامد پس از گذراندن دوره تحصیل به کشمیر باز می گردد و پس از ازدواج، به امر هدایت مسلمانان کشمیر، آن هم زیر نظر استادش سر جان تامپسون، می پردازد. در آن زمان کتابی می نویسد بنام اباکات الانوار، که این کتاب توسط مرکز شرق شناسی دانشگاه آکسفورد لندن، در تیراژی بسیار وسیع، چاپ می شود. در این کتاب، شیخ میر حامد هندی می نویسد: هر مسلمان شیعه، اگر یک مسلمان سنی را بکشد به بهشت می رود. چون می بایستی این کتاب نقش والایش را در ایران، که اکثر مردمانش شیعه و پیرو مذهب جعفری هستند بازی کند، و نام شیخ میر حامد هندی زیاد مطابق طبع ایرانی جماعت قرار نمی گیرد، برای بار دوم، با راهنمایی سر جان تامپسون، نام شیخ میر حامد هندی به سید محمد حسین نیشابوری تغییر می یابد. کتاب اباکات الانوار در سال ۱۳۵۸ در قم چاپ شد، ولی بدستور آخوند بهشتی

سریعاً جمع آوری و سوزانده شد. البته همه میدانند که ما سیاستی داریم بنام؛ تفرقه بینداز و حکومت کن، و نشر کتاب مذکور بهمین نیت بوده است. بعد ها، روح اله خمینی به پیروی از جدش، در کتاب کشف الاسرار، که در سال ۱۳۲۲ در قم چاپ شد، سنی ها را جزو مسلمانان نمیداند. از ازدواج هاموت، یا میر حامد، یا محمد حسین نیشابوری با طرخان خاتون فرزندی بدنیا می آید بنام سید احمد. سید احمد مقدمات علوم اسلامی را در محضر پدرش فرا گرفته، و چون او نیز استعداد زیادی در این راه از خود نشان می دهد، به انجمن مسلمانان هند معرفی می شود. انجمن او را به کربلا و نجف فرستاده و در آن جا بود که خیر مرگ سر جان تامپسون و پدرش را به او میدهند. در آن زمان سر و صدای استقلال طلبی در کشمیر بلند می شود، و او ترجیح می دهد در همان کربلا مقیم شود.

در سال ۱۲۰۸ شمسی، یعنی ۱۶۸ سال پیش، یوسف خان کمره ای، مالک ده خمین، به قصد زیارت عازم کربلا می شود و آخوند سید احمد، ملقب به سید هندی، زیارت نامه خوان او می شود. تکرار این عمل موجب نزدیکی آن ها بهم گردیده و خوش خدمتی های سید هندی به یوسف خان باعث می شود تا یوسف خان بهنگام مراجعت از او دعوت کند تا همراه او به ایران و خمین برود. سید هندی دعوت را پذیرفته و راهی خمین می گردد. در ضمن، سید هندی با دختر یک چشم یوسف خان بنام صفیه ازدواج می کند، و آن ها صاحب هشت فرزند می شوند که چهارمین آن ها، سید مصطفی هندی، پدر امام خمینی است.

یوسف خان در وقت ازدواج، بعنوان جهیزیه، یک کاروانسرا به سید هندی و دخترش می بخشد که در حال حاضر تعمیر گاه مخروبه اتومبیل است، و در ضمن به خانه هندی ها نیز معروف.

سید مصطفی، پدر روح اله، از کودکی به زراعت و بز چرانی اشتغال می ورزد. او در سن ۲۲ سالگی با دختری یکی از مالکین کوچک خمین، بنام هاجر، ازدواج می کند. هاجر بهنگام ازدواج ۱۶ ساله بود. از آن دو بچه هائی به شرح زیر متولد می شوند: سید مرتضی (معروف به آیت اله پسندیده)، گوهر السادات، فخر السادات، بچه های چهارم و پنجم، که هر دو پسر بودند، در کودکی فوت می کنند، و بچه بعدی روح اله است و پس از روح اله کودک دیگری متولد می شود که نام او را سید محمد می گذارند. روح اله در تاریخ ۱۳ صفر ۱۳۱۹ هجری قمری، در خانه هندی های خمین متولد می شود، و چون طبق احادیث اسلامی روز ۱۳ صفر را نحس می شمارند، تاریخ تولد و ثبت آن را به ۲۰ جمادی الثانی، یعنی زاد روز تولد حضرت فاطمه زهرا، تغییر می دهند، که این امری عادی در عالم مذاهب است. در جریانات سیاسی غیر مذهبی نیز، شاهد تغییر تاریخ تولد در برخی از پادشاهان و سلاطین بوده ایم، اما تغییر روز آن ها از هفته تجاوز نمی کرده، در حالیکه بین تاریخ و ثبت تولد روح اله چند ماه اختلاف وجود دارد.

روح اله شش ماهه بود که پدرش، بعلت اختلاف ناموسی با پسر مالک ده سرطاق، بنام بهادر خان، پشت دیوار انارستان حاجی یعقوب، در سن ۴۵ سالگی، بضر یک گلوله و چند ضربه کارد، بقتل می رسد. در خصوص مرگ پدر روح اله، اظهار نظر دو تن از بزرگان اسلام، یعنی آیت اله نور الدین کیانوری، که سابقاً کمونیست دو آتشه بود و در زندان اوین، تحت رهبری های برادر لاجوردی اسلام آورد، و همچنین، شیخ شمس آل احمد، شنیدنی است. این بزرگواران می گویند؛ چون آقا سید مصطفی پدر امام، مرد انقلابی بود، و در راه اسلام مبارزه می کرد، بفرمان رضا شاه بقتل رسید. این حرف بزرگان یاد شده بقدری با مزه است که آدم را از خنده روده بُر می سازد.

یکی نیست به این آدم های هفت خط که قورباغه را رنگ می کنند و جای فلکس واگن می فروشند بگویند، چرا خودتان را به نفهمی زده اید؟ وقتی سید مصطفی کشته شد، رضا شاه یک سرباز ساده در فوج همدان بود، که پس از ۲۵ سال که از مرگ سید مصطفی گذشت به درجه میر پنجمی رسید. حالا چطور، در آن زمان، یک سرباز ساده، حکم قتل یک بز چران را می دهد، از آن افسانه هاست که تنها در دکان حزب توده و کتاب های آل احمد پیدا میشود. ثانیاً، پرونده این جنایت در دادگستری خمین در بایگانی سنه ۱۳۲۰ هجری قمری وجود داشت و اگر بعد از انقلاب آن را از بین برده باشند، ما خبر نداریم. آیت اله پسندیده، پسر بزرگ سید مصطفی، راجع به قتل پدرش می گویند: مأمورین وصول خمس و زکات پدرم را کشتند. حالا یک بز چران، ما تحت لُخت، چه چیزی دارد که سر دادن یا ندادن آن مأمورین خمس او را بکشند؟ تا اینجا قصه، نظریه اول، یعنی نزاع ناموسی آقا مصطفی با بهادر خان از همه قویتر و در تحقیقات محلی اطراف خمین، چند تن از افراد مُسن به این نظریه مهر تأیید زدند.

روح اله پس از تولد، روز و شب گریه کرده و امان تمام فامیل و آشنایان را می برد. اون موقع ها، شیر خشک یافت نمی شد، و چون شیر هاجر خانم کم بود، روح اله گرسنه می ماند. روح اله هنوز ماه های نخست حیاتش را می گذرانند که در تمام ده خمین به نوزاد نحس و شوم معروف می شود. تا جائیکه هاجر، مادرش، به بی بی صنم، مامای ده و رقیه سلطان معروف به ننه خاور، مرده شور خمین، می گویند: بالاخره این بچه یا سر مرا می خورد، یا سر باباشو. و اتفاقاً، حرف و پیش بینی اش درست از آب در آمده، و همان طوری که گفتیم، آقا مصطفی را وقتی روح اله ۶ ماه بیشتر نداشت می کشند، و روح اله بی بابا می شود.

دکتر حمید خواجه نصیری، در کتاب وارث ملک کیان، عکسی از روح اله با پدرش را چاپ کرده که بنظر نمی رسد صحیح باشد، چون روح اله وقتی شش ماهه بود پدرش کشته می شود، و در عکس کودکی که در آغوش آن مرد است بنظر میرسد که از شش ماه مسن تر باشد. بهر حال، با ذکر منبع، عکس روح اله را در آغوش پدر از کتاب وارث ملک کیان چاپ می کنیم.



عکس روح اله در آغوش پدر



بی پدر شدن، و یا اصلاً پدر نداشتن، تنها خاص روح اله ۶ ماهه نبود. این مسئله در مورد تمام بزرگان دین صادق است. اگر زندگی بزرگان دین را بررسی کنید می بینید هیچ کدامشان سر سفره پدر و مادر بزرگ نشده اند، و یا اگر پدری داشته اند، پدرشان آدم حسابی نبوده. مثلاً؛ خلیل اله، پدر حضرت ابراهیم، که سر قیمت یک بُت، با یک مشتری دعواش می شود، و مشتری با همان بُت مورد نظر به مغز او کوبیده و او را هلاک می کند. یا حضرت موسی، که در هیچ یک از تواریخ، نام و نشانی از پدر او نمی بینیم، و حضرت عیسی، که معلوم نشد آخر سر پدرش کیست، و نهایتاً گفتند، پدرش خداست!!! حضرت محمد، که هنوز دنیا نیامده، پدرش عبدالله را از دست می دهد. وقتی آقا مصطفی کشته شد، هاجر خانم دو ماهه بار دار بود، و او حاملگی را بهانه قرار داد، و چون از گریه های ۲۴ ساعته روح اله به ستوه آمده بود و در ضمن می گفت؛ روح اله نحس است، او را به رقیه سلطان یا ننه خاور، مرده شورِ خمین، سپرد و قرار شد، ماهیانه، خرجی به او بدهد و او روح اله را با تنها پسری که دارد، توأم بزرگ کند. عین همین ماجرا، در مورد حضرت محمد هم صادق بود. محمد هم در دو سه ماهگی از مادر جدا شده و او را دست خلیمه نامی می دهند تا بزرگ کند. می بینیم که زندگی بزرگان دین چقدر بهم شبیه است. انگار خداوند برای تمامی آن ها، یک فیلم نامه نوشته. روح اله در هشت ماهگی به خانه رقیه سلطان می رود و بنا به گفته مورخین اسلامی، اولین هجرت خود را انجام می دهد!! هاجر خانم، مادر روح اله، پس از وضع حمل سید محمد، بلا فاصله به عقد برادر آقا مصطفی در آمده، و از ایشان هم چند تا بچه پس می اندازد، نظیر سید نور الدین هندی زاده و سید رضا هندی زاده.

چندی می گذرد و شوهر دوم هاجر خانم فوت می کند و او تا قبل از وفاتش،

در سن ۵۲ سالگی، دو بار دیگر ازدواج می کند. وقتی کودکی بدون سرپرست بزرگ می شود، صاحب صد ها عقده و کمپلکس می شود. روح اله هم از آن دسته بچه هائی بود که نه محبت پدر را فهمید و نه نوازش های مادر را لمس کرد. او در دامان رقیه سلطان مرده شور بزرگ شد. بنا بر این چه توقعی می توان از او داشت که وقتی بزرگ شود آدم حسابی از آب در آمده و نفعش به بشریت برسد. روح اله دیوی بود که بعد ها، در دوران پیری، دنیائی را بهم ریخت و کشوری مثل ایران را، با قرن ها پشتوانه فرهنگی، به نابودی کشاند.

راجع به چهار بار ازدواج هاجر خانم، خیلی ها ایراد می گیرند و می گویند: بهتر بود او تمام تلاشش را معطوف به تربیت بچه هایش می کرد، نه اینکه مرتب شوهر عوض کند. در این خصوص ایرادی به او نیست، چون امروز تمام بچه هایش مشهور عام و خاص هستند، و یکی از آنان، وارث ملک کیان. ثانیاً، برای هاجر خانم چه کسانی بهتر از حضرت خدیجه، زن محمد، می تواند الگو باشد. ایشان هم چهار بار ازدواج کردند، و شوهر آخر ایشان حضرت محمد بود که در ۲۵ سالگی، با ایشان که ۴۰ ساله بودند ازدواج کردند. حضرت زینب هم، چهار بار ازدواج می کند، و حضرت سکینه، دختر امام حسین نیز، چهار بار، و جالب اینجاست که ازدواج اول ایشان، با مصعب ابن زبیر بود، کسی که پدرش، زبیر، دشمن شماره یک حضرت علی بود و همان کسی بود که جنگ جمل را راه انداخت. و شوهر ایشان، یعنی مصعب، همان کسی است که مختار را کشت، و مختار کسی است که به خونخواهی خون حسین بر خواست. ازدواج چهارم سکینه، با نوه عثمان رضی اله، خلیفه سوم بود که مطمئن هستم، تمام کسانی که کمی از تاریخ اعراب می دانند، او را شناخته و این همان عثمانی است که ۱۴۰۰ سال است، شیعیان،

بد و بی راه نثار روحش می کنند. برای حسین گریه می کنیم، با قمه سر خود را می شکافیم، پشت خودمان را با زنجیر سیاه می کنیم، ولی دخترش، با قاتلین پدر و جدش حال می کند!! متوجه هستید، دوزاریتان می افتد یا نه؟ حالا به هاجر خانم، مادر امام بند کرده اید، که چرا ایشان چهار بار ازدواج کرده. بروید و زندگی سارا، زن حضرت ابراهیم را بخوانید و یا اینکه فیلمش را تماشا کنید. در حالی که شوهر داشت، زن فرعون شد و حضرت ابراهیم هم که اون موقع ها، کلاهش را بالا گذاشته بود، ۱۲ سالی از بغل زنش، زندگی شاهانه کرد. درست مثل همین، محسن رفیق دوست خودمان که عمری توی محله بد نام، هم حال می کرد و هم پول می ساخت. و بعد ها، سر از اردوگاه های نظامی لبنان در آورد. با ذکر مثال دیگری در خصوص تعدد ازدواج از این مبحث می گذریم. حضرت محمد عروس زیبایی داشت، بنام زینب، که زن پسر خوانده او، زید ابن حارثه، بود و بنا به دستور محمد که به زید گفت: زنت را طلاق بده، من می خواهم. زینب زن محمد شد. می بیند، پسر زنش را طلاق داده و پدرش، صاحب زنش می شود. بنا بر این تعدد ازدواج در بین بزرگان دین، چه برای مرد و چه برای زن، امری است عادی و پیش پا افتاده. آنهم ازدواج قانونی، نه صیغه.

زندگی روح اله در خانه رقیه سلطان مرده شور، سپری می شد و او هفته ای یک بار به خانه عمه اش، صاحبه خانم، می رفت. هاجر، مادرش، از او کاملاً بریده بود، و تنها خواهر آقا مصطفی مرحوم، دست نوازش به سر روح اله می کشید. با باز شدن پای روح اله به خانه عمه، بر حسب تصادف، شوهر عمه او، یعنی آقا میرزا یحیی، به بیماری سخت و لاعلاجی مبتلا می شود، که بلا فاصله اطرافیان آنرا به پای نحوست روح اله منظور می کنند. بیماری آقا میرزا یحیی چهار سال طول می کشد، و عمه و شوهر عمه، تمام دار و ندارشان را

سر این بیماری از دست می دهند. با فوت آقا میرزا یحیی، امکان کمک به رقیه سلطان یا نه خاور مرده شور هم قطع می شود. از طرفی با فوت شوهر رقیه سلطان، او روح اله را به عمه اش تحویل داده و بعلت فقر عذر او را می خواهد.

اینک روح اله شش سال دارد، عمه او که صاحب ۴ تا بز و گوسفند و یک گاو است، آن ها را برای چرانیدن به روح اله ۶ ساله می دهد تا به صحرا ببرد. گاو و گوسفند چرانی هم یکی از فراز های زندگی بزرگان دین است، که مشابه آن را برای حضرت محمد، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی دیده ایم. بقول ظریفی، چرانیدن دام و آموزش های این علم را فرا گرفتن، بعد ها نقش بسیار مهمی در اداره پیروان و امت بازی می کند. زندگی روح اله با گاو چرانیدن آغاز می شود و این کار تا ۱۶ سالگی ادامه می یابد. روح اله، طفل یتیم و بی کس که زندگیش در بیابان های اطراف خمین خلاصه می شود، در سکوت مطلق صحرا به انتقام اندیشه می کند و کینه چنان در قلبش رشد می کند که بعد ها که بقدرت می رسد، حمام خون راه می اندازد.

در این مدت هیچ کس با او دمخور نیست و همه از او فراری. تمام این اعمال، باعث می شود که از او یک فرد عاصی، بد خواه، بد خیم و ناسازگار، ساخته شود و بعد ها در قالب بیماری پارانویا (Paranoia) تجلی می کند. این بیماری ترکیب پیچیده ای است از شیذوفرنی، که اختلال روانی مزمنی است، که با از دست دادن همگامی اجتماعی، خود گرایی، دم دمی بودن مزاج، انجام کار های بی جا و غیر مقتضی مشخص می شود. شروع بیماری در جوانی و یا در آغاز پیری ممکن است اتفاق بیفتد. برای این بیماری، چهار نوع آن شناخته شده است، که مال روح اله از نوع چهارم یعنی هیفرنیک

است، که با رفتار ابلهانه، پر گوئی و شر و ور گفتن مشخص می شود. بخش مکمل عارضه پارانویا بغیر از شیزوفرنی، جنون خود بزرگ بینی، خود صحیح بینی افراطی، همراه با بد گمانی و رفتارهای خلاف معیار و موازین عقلی و اخلاقی، به همراه نفرت بی حد، از آنچه که بر روابط افراد و نظام های اجتماعی حاکم است، می باشد. با این تعریف علمی، و بیان بیماری روحی روح اله هندی زاده، می توان به ماهیت این دیو پی برد. این قبیل بیماران، اتفاقاً، آدم های با استعدادی هم هستند و معمولاً در آغاز، برای فریب توده های مردم، ژست های بشر دوستانه، و آزاد اندیشانه می گیرند، و سنگ مردم، خصوصاً طبقه فقیر و بقول خودشان، مستضعف را به سینه می زنند. از نمونه بارز این بیماران در تاریخ، می توان به: هیتلر، پول بوت و همین روح اله خمینی اشاره کرد. حال شما تصور کنید، یک نفر مبتلا به پارانویا بوده و در ضمن آخوند هم باشد. آن وقت قوز بالا قوز خواهد شد.

از ۶ سالگی تا ۱۶ سالگی، بمدت ده سال، روح اله به گوسفند چرانی اشتغال داشته، و تنها با کاروانیان، ساریبانان، و چویداران بر خورد داشته است. وقتی روح اله ۱۶ ساله شد صاحبه خانم، عمه اش، بفکر افتاد تا او را به مکتب بفرستد، تا خط یاد بگیرد و قرآن بخواند. لذا او را به مکتب آقا سید ابوالحسن می برد، ولی از آنجائیکه اسم روح اله، بخاطر روابطش با شتر داران و ساریبانان در صحرا خوب نبود، سید ابوالحسن مکتب دار، عذر او را می خواهد. ماجرای قتلی که در سن ۱۵ سالگی به روح اله نسبت می دهند، و یکی از دلایل عدم قبول او در مکتب خانه بود بقرار زیر است: مردی بنام قدیر، که تنها یک چشم داشته، مرتب در صحرا مزاحم روح اله می شود و به او وعده هائی می دهد که هیچ گاه به آن ها جامع عمل نمی پوشاند، و در جریان یک خلاف وعده، در دره حیدر خان، روح اله با ضربات سنگ که به

سر قدیر وارد می سازد او را می کشد، و جنازه اش را همان جا، چال می کند، و بعد ها ماجرا را با چند تن از دوستان و از جمله برادر بزرگش، آیت اله سید مرتضی پسندیده، در میان می گذارد. پرونده قتل قدیر در عدلیه خمین تا قبل از انقلاب بایگانی می شد و پس از انقلاب وطن پرستی از کادر بایگانی دادگاه خمین، از پرونده مذکور، کپی گرفته و در تحقیقات محلی، در اختیار گزارشگران می گذارد، که هم اکنون کپی های مربوطه، در صندوق امانات بانک در امریکا نگهداری می شود. آن هموطن غیور، اضافه می کند، بعد از انقلاب، روزی چند نفر از طرف دادستانی انقلاب تهران به بایگانی دادگستری خمین مراجعه، و سر پرست آن ها که خود را حسینی معرفی می کند، با ارائه برگ دادستانی انقلاب، پرونده جنایت روح اله را از بایگانی خارج و همان جا، پس از رویت و کنترل تمام اوراق آن، آن را در حضور پنج نفر که منهم جزو آن ها بودم آتش می زند و صورت مجلس تنظیم و مراجعت می کند.

در پرونده قتل قدیر، با آنکه روح اله مجرم شناخته نشده است، ولی نام او به همراه دو تن دیگر به اسامی جعفر محلاتی، فرزند امان اله، و حسین دشتیان، فرزند کر معلی، در رابطه با قدیر و اختلاف با او ذکر شده است. اعتراف صریح روح اله نزد برادر و دوستانش به قتل و توجیه این که، جنایت مذکور جنبه ناموسی داشته و همچنین انهدام پرونده پس از انقلاب توسط دادستانی، می تواند ظن آدم های خوش بین را که هیچ جنایتی را به اهل دین نسبت نمی دهند و آن ها را بری از گناه و معصیت و دروغ می دانند، برانگیزد، هر چند، هیجده سال جنایت و حمام خون راه انداختن دیگر نیازی به گفتن ندارد. حالا تمامی آدم های خوش بین هم باور دارند که از موجود خبیثی بنام آخوند که دست پرورده شیطان است، همه گونه اعمال غیر انسانی سر می زند. بنا بر این، جنایت امام خمینی، فقط مربوط به زمان قدرتمندی ایشان نبوده و سابقه

داشته است. روح اله، در تاریخ ۵ آذر ماه ۱۲۹۳، دومین هجرت خود را آغاز می کند. انگیزه این هجرت بدینگونه بود که عمه خانم، آسید ابوالحسن مکتب دار، و مشهدی رجب دلاک و کدخدای خمین حاجی باقر، تصمیم می گیرند تا روح اله را به عتبات، برای طلبگی بفرستند، چون آخوند شدن را برای این خبیث از همه چیز بهتر می دانستند. ولی وقتی پای عمل می رسد، می بینند، به عتبات رفتن خرج دارد و آن ها قادر به تأمین آن نیستند. بنا بر این، راهی نزدیک را برگزیده و او را به اراک می فرستند، و روح اله به اراک رفته و در محضر آیت اله حاج محسن اراکی، بعنوان طلبه شروع به فراگیری علوم دینی می کند. چند ماهی که از تحصیل روح اله می گذرد، از خود لیاقت و استعداد نشان می دهد، تا جایی که آیت اله اراکی، حجره بغل خانه خود را به او می دهد. این حجره از طریق دالانی به خانه آیت اله راه داشت. این حجره در اختیار طلبه های ممتاز چند ماهی قرار می گرفت، و جالب اینجاست که روح اله دو سال و نیم در آن جا اقامت می گزیند. این مدت طولانی باعث شد تا شایعاتی از طرف دیگر طلبه ها، بر ضد او، بر سر زبان ها بیفتد و برخی از طلبه ها، به روابط جنسی روح اله با شیخ طالب کمره ای قزوینی، مدرس مدرسه، و حتی خود آیت اله شیخ محسن اراکی اشاره می کردند. توضیح اینکه، روابط جنسی بین مرد با مرد در بین طلبه های مذهبی، امری عادی و پیش پا افتاده است. در حجره های تنگ، پس از صرف شام و پایان صرف و نحو و فراگیری علوم دینی، بزرگتر ها، الف های راست را به خانه کاف کوچکتر ها، وارد می کنند و فریضه بزرگ نمودن را اعمال می دارند. آن ها وقتی عمود های لحمی شان را بر سیر های شحمی کوچکتر ها می کوبند، خسته و نا توان با درک لذت بهشتی، خواب بر آنان چیره می شود. البته در خصوص چند سطر بالا که از کتاب های سکسولوژی اسلامی اقتباس شده، ما

چیزی سر در نیاوردیم، شما را نمیدانم. از مزایای دیگر این حجره، هزینه تحصیلی بیشتری بود که طلبه های ممتاز، دریافت می داشتند. آن موقع، هزینه تحصیلی برای یک طلبه ممتاز، یک عباسی در هفته بود، در حالی که، طلبه های عادی فقط یک صنار دریافت می داشتند. روح اله، بمدت سه و نیم سال نزد آیت اله اراکی ماند، و از این دوران، همیشه، بعنوان دوران طلائی یاد می کند. جالب اینجاست که روح اله، در سن ۱۹ سالگی، توسط آیت اله اراکی، بدرجه اجتهاد نائل می شود. آیت اله آشیخ محسن اراکی، از همفکران و یاران بسیار نزدیک آیت اله شیخ فضل اله نوری بود، که با ایشان همواره در سنگر مبارزه و مخالفت با مشروطه خواهان جنگیده و از طرفداران پر و پا قرص ولایت فقیه، یا حکومت اله، در روی زمین است و آموزش های این شیخ، بعد ها، شاگردی تحویل جامعه آخوند زده ایران داد که حکومت اله را در ایران پیاده نمود. البته وقتی در آن زمان، مشروطه خواهان پیروز شدند، آیت اله اراکی پس از شنیدن خبر مرگ آیت اله نوری، که او را مبارزین مشروطه خواه در میدان توپخانه بدار کشیدند، سوراخ موش را هزار تومان خریده و خود را پنهان می سازد. و پس از آنکه، آب ها از آسیاب افتاد و تب مشروطه خواهی پائین گرفت، آقا محسن اراکی، به زادگاه خودش، اراک، مراجعت نمود و چون در اراک، او تنها ۸۰ پارچه آبادی داشت، به تاسیس حوزه علمیه اراک همت گماشت و سرمایه گذاری جدیدی را آغاز نمود.

البته بایستی به این نکته همواره اشاره کنیم که قسمت اعظم هزینه حوزه حاج محسن اراکی، به اضافه ۵۹ حوزه علمیه در سراسر ایران، از جانب انجمن مسلمانان هند، و قسمت دیگر از محل نذورات و سهم امام و خمس و زکوة تأمین می گردید.

در این حوزه بود که افکار بلند! شیخ فضل اله نوری، دال بر ولایت فقیه،



تدریس می شد. پیر تر های ما، تمام سخنان شیخ فضل اله را شنیده بودند، خصوصیات شاگرد خلف حاج محسن اراکی، یعنی روح اله را نیز می دانستند، فتنه این دیو مقدس را در سال ۱۳۴۲ دیدند ولی افسوس که هیچ گاه دوزاریشان نیفتاد. برای این که شیخ فضل اله نوری و نظریاتش را بهتر بفهمید، می توانید به نوشته های بسیاری که در خصوص او چاپ و منتشر شده، از قبیل کتاب های: احمد کسروی، اسماعیل امیر خیزی، سید حسن تقی زاده، ادوارد براون، فریدون آدمیت، ناظم الاسلام کرمانی، و ملک الشعرا بهار، مراجعه فرمائید.

البته چند تن از منجمد فکران و خرد گم کردگان نظیر: مهدی انصاری، جلال آل احمد، محمد ترکان و آیت اله دکتر نور الدین کیانوری و آیت اله احسان اله طبری، در تمجید از خیانت های این شیخ، از هم سبقت گرفته اند. البته، قصه شیخ فضل اله نوری را هم نوشته و چاپ می کنیم، تا شما عزیزان، زحمت خواندن کتب بسیاری را بخود ندهید. اصولاً کتاب خواندن برای جماعت ایرانی، کاری است بسیار مشکل. ایرانی و کتاب، مثل جن است به بسم اله. اقامت ۳ ساله روح اله در اراک، و افکار تزریقی شیخ فضل اله نوری و شیخ محسن اراکی، در مورد حکومت اله در روی زمین، کار خودش را کرد و ولی فقیه را به ارمغان آورد.

روح اله، قبل از آن که از خمین راهی اراک شود، بنا به توصیه عمه اش که گفته بود: اگر می خواهی آخوند بشوی، باید پالانت بالا باشد و در آینده، حتماً برای تخصص، می بایستی به کربلا یا نجف بروی، مبدا به مدارک پائین اکتفا کنی و در حد یک آخوند دو تومنی باقی بمانی. ولی روح اله، بعلت ضعف زبان، هیچ گاه بند عمه اش را گوش نکرد و حتی وقتی او را با زور و تبعید به عراق فرستادند، در مدت ۱۵ سالی که آن جا بود، یک کلمه عربی هم

یاد نگرفت، تا جایی که وقتی بعد از انقلاب، یاسر عرفات به ایران آمد، در مقابل تعارفات او، تنها به نگاه کردن سفیهانه اکتفا کرد و یک کلمه نتوانست جواب او را بدهد. ضعف زبان روح اله، تنها مربوط به عربی نمی شود. او زبان فارسی را هم نمیدانست و در یک دقیقه حرف زدن او، شنونده، نه می فهمد فاعل جمله چه بوده و یا فعلش چیست. البته راجع به دانستن زبان مادریش، یعنی هندی، اطلاعات زیادی در دست نیست که بگوئیم ضعف داشته یا خیر. ضعف زبان و یا بطور کلی حرف نزدن صحیح، شاید از حکمت های خداوندی باشد، که تمام بزرگان دین، مشکل زبان و حرف زدن داشته اند. مثلاً حضرت موسی که تازه به کلیم اله هم معروف است، لکنت زبان داشته و حضرت محمد هم که می گویند بی سواد بوده، که البته بهیچ وجه نمی توان قبول کرد، ولی ضعف زبان داشته که باز توان برخی از جا های دیگر حضرت، ضعف ایشان را می پوشانیده. اما امتیازی که روح اله داشت، این بود که نظیر حضرت سلیمان، زبان وحوش و حیوانات را می فهمید و به آن آشنائی کامل داشت. اگر خلاف نظریه فوق وارد بود، او چطور می توانست، وارث ملک کیان شود و بخواهد انقلابش را به غیر از ایران به برخی از نقاط دنیا صادر کند. البته، مسئله دیگری که روح اله، پیش از تبعید، نتوانست به عتبات برود، وجود آخوند های گردن کلفت بود که پنجه در پنجه آن ها انداختن، آنها را با دانش و بضاعت علمی کم، مشکل بود. و نکته آخر، نا آرامی های عتبات بود. پس از جنگ جهانی اول، آل سعود و آل هاشم تلاش می کردند تا در این خانه های فساد را ببندند، ولی موفق نشدند. از این طرف، انگلیسی های مومن و انجمن مسلمانان هند، هم بیکار ننشسته بودند، آن ها بفکر باز کردن قطب جدیدی در عالم تشیع، یعنی شهر قم بودند. قم در آن زمان ده بزرگی بود که تنها محل دفن کردن مرده ها بود و مردم آن جا از

راه مرده خوری، زندگی می کردند. انجمن مسلمانان هند، آیت اله شیخ عبدالکریم حائری یزدی را به قم کسب می‌دارد، و خوابنامه و احادیث بسیاری در سطح مملکت، چاپ و منتشر می‌شود که بزودی شهر قم، به چنان منزلت و اعتباری خواهد رسید که کربلا و نجف پیش آن، بر گاهی جلوه خواهند کرد. به محض اینکه، نسخه ای از خواب نامه مذکور بدست روح اله رسید، بفکر هجرت بزرگ خود از اراک به قم افتاد.

انگیزه دیگر روح اله این بود که سه سال اقامت در مدرسه حاج محسن اراکی، او را خسته کرده بود و او نیاز به تنوع داشت. در ضمن، وقت آن رسیده بود که او دیگر طلبه ها را بزرگ کند. در اینجا برای برخی از خوانندگان کتاب، این سؤال مطرح می‌شود که بزرگ کردن، که خیلی بین روحانیون رواج دارد و مرسوم است، و آن ها بکرات می‌گویند؛ فلانی را من بزرگ کرده ام، چه معنایی می‌دهد؟ اصولاً، عبارت بزرگ کردن، در دنیای طلبگی و حجره های تنگ، یک واژه آشنا، مرسوم و معمول است و صد در صد طلبه ها و نهایتاً آخوند ها، با آن آشنا هستند. بزرگ کردن حجره ای بهیچ وجه در دنیای شیعه و آخوندی، معنای بدی ندارد، درست مثل قوانین و روند طبیعی که بین یک زن و شوهرش بر قرار است می‌ماند. طلبه ها، از سنین ده تا پانزده سالگی، با هم زندگی می‌کنند، و کوچکتر ها، توسط بزرگتر ها، فرم و شکل و شخصیت می‌گیرند. البته، شما می‌دانید، شخصیت گرفتن کودک در سنین پائین و تا قبل از ۵ سالگی است. لذا بهتر است بگوئیم، طلبه ها در سنین ده تا پانزده سالگی، در کنار آموزش تئوری، آموزش عملی نیز می‌بینند، چون تفحص در احوال اسلام و خصوصاً مذهب شیعه، تنها به یک قسمت از بدن خلاصه می‌شود و آن هم دستگاه تناسلی است، حال مال انسان باشد و یا حیوان، فرقی نمی‌کند. لذا در همان سنین نو جوانی، تمام طلبه ها در

سکسولوزی، تخصص می گیرند. آیت اله محسن اراکی، ده ها بار به اطرافیاناش گفته بود که این روح اله را من خودم بزرگ کرده ام و خود روح اله، هم از طریق رسانه های گروهی؛ رادیو، تلویزیون و مطبوعات بکرات گفته است که: من خامنه ای را بزرگ کرده ام و این آقای رفسنجانی روی زانوی من بزرگ شده است. این محمد گیلانی، این منتظری، این ری شهری، این خسرو شاهی، این محتشمی، این ناطق نوری که حالا می خواهد رئیس جمهور شود، این خوئینی ها، این قرائتی، این موسوی تبریزی، این هادی غفاری، این معادیخواه، این خلخالی گربه کش و .... اینها را من خودم، روی زانوهایم بزرگ کرده ام.

امیدوارم نکته مبهمی راجع به بزرگ کردن، باقی نمانده باشد. اگر ابهامی باقی مانده، با ذکر ماجرای زیر، انشالله بر طرف می شود. پس از انقلاب، و در جریان غارت کاخ ها، سر یک فرش بسیار بزرگ و نفیس در کاخ نیاوران، بین حاج احمد خمینی، پسر روح اله و محمد رینگو، پسر منتظری، نزاع در می گیرد. محمد رینگو به احمد آقا می گوید: برو بچه مزلف، بزرگ کرده شیخ دعائی و احمد هم می گوید: زر نزن بچه ... تو که بزرگ کرده شیخ خادمی اصفهانی هستی و از طرفی اون کافی نبود و رفتی تا سرهنگ قذافی و سرهنگ جلودپناه، تو را بزرگ کنند، چه می گوئی بچه.....، آیت اله بهشتی، سر می رسد و می گوید: هر دو شما خفه شوید، این فرش بدرد مسجد هامبورگ می خورد. فرش مذکور در آلمان به قیمت ۱۴ میلیون مارک بفروش می رسد. حالا، ایمان دارم که معنی بزرگ کردن را متوجه شده اید.

روح اله، تن به هجرت می دهد و راهی قم می شود. انگلیس ها به دلائلی که قبلاً بدان ها اشاره رفت، قم را، پایگاه تشیع انتخاب و آیت اله شیخ عبدالکریم حائری یزدی را به آن جا می فرستند.

عبدالکریم با سلاطین قاجار موافق بود و یار غار شیخ فضل اله نوری و وفادار به مکتب، ولایت فقیه، و وقتی به ریاست حوزه قم، انتخاب شد، تبلیغ در مورد او در ابعاد گسترده ای، شروع شد. او صاحب خانه بزرگ و زیبایی در قم شده و با ریخت و پاش فراوان از محل پول هندی، روز به روز، بیشتر جا می افتاد. از لحاظ، سیاسی هم، ایران آن زمان کاملاً در هم ریخته بود، تب مشروطه و مشروطه خواهی فرو کش کرده بود و از مجالس مقننه، دوره های اول و دوم خبری نبود. احمد شاه فاقد قدرت بود و مالکین و سرمایه داران و فئودال ها، کرسی های مجلس را اشغال کرده بودند و مملکت در هرج و مرج و نا امنی می سوخت. در این حال و هوا بود که روحانیت خود را مطرح کرد و زیر سازی قم شروع شد.

گفتیم، قبل از آن که انگلیس ها از قم، یک پایگاه جدید تشیع در عالم اسلام بسازند، قم، ده بزرگی بود که درست مثل یک زباله دانی میمانست، همه اش گورستان بود و نه آبی داشت و نه هوایی و نه کار و فعالیتی، جز مرده خوری. تنها سرمایه و یا بهتر بگوئیم، تنها مغازه و دکان این ده بزرگ، مرقد خواهر امام رضا، یعنی حضرت معصومه بود و هست. روح اله به بارگاه شیخ عبدالکریم حائری یزدی وارد شده و با پشتوانه آموزش ولایت فقیه که از استادش شیخ محسن اراکی آموخته، قاپ او را می دزد و پلکان ترقی را خیلی سریع بالا می رود.

حوزه آیت اله عبدالکیم حائری، دارای اندرونی و بیرونی، سفره خانه، آبدار خانه، کتابخانه، اطاق پذیرایی، و سالن عمومی بود و در کنار آن مدرسه دارالشفای را نیز مرمت کرده و به مرکز کار شیخ اختصاص داده بودند. پس از استقرار شیخ در قم، تبلیغات شروع می شود و قم را، بزرگترین مرکز تشیع دنیای اسلام معرفی می کنند و با این عمل، تمام مساجد و تکیه های سراسر

مملکت به تابعیت قم در می آیند. خیلی زود، حوزه شیخ عبدالکریم، دارای سازماندهی منظمی می شود که به آن اشاره می کنیم. بخش مالی، بخش اداری، تبلیغات، بخش نمایندگی ایالات و حتی بخش مربوط به امور خارج از کشور، قسمت اوقاف و املاک، قسمت امور سیاسی، امور مسجد ها و تکیه ها و سازمان چاپ و تکثیر و توضیح رساله ها، خوابنامه ها، دعا ها و معجز نامه ها و شب نامه های سیاسی و انتشار کتب مذهبی، و مسئول بخش سیاسی و اجتماعی و تبلیغات چه کسی بهتر از روح اله می توانست باشد. بخشی که زیر نظر روح اله اداره می شد، وظایف زیر را به عهده داشت: مطرح کردن مذهب در امور سیاسی مملکت و در نهایت احیای دوباره روحانیت در بازی سیاسی آن زمان و چون روح اله سر نوشت شوم فضل اله نوری را دیده بود، از سیاست گام به گام تبعیت می کرد. او خیلی آهسته و بدون این که نظر کسی جلب شود، مقاصد خود را دنبال می کرد و بزرگترین شانس روح اله این بود که مملکت در یک هردمبیلی شدید، دست و پا می زد. برنامه تبلیغاتی روح اله، در خصوص بزرگ کردن شخصیت شیخ عبدالکریم، چنان کار ساز بود که بزودی قم، بعنوان مرکز تشیع، پذیرفته شد و حوزه های دیگر، نظیر مشهد، آنرا پذیرفتند و خواهیم دید که بعد ها، چطور روحانیت، مقابل دولت ایستاده و آنرا سرنگون ساخت.

برنامه تبلیغاتی روح اله، در مورد شیخ عبدالکریم، بسیار جالب بود. اولاً، تماس مستقیم مردم با شیخ را قطع کرد و بین او و مردم چند رابطه گذاشت و بقول امروزی ها، برای او سخنگو درست کرد. هر رابطه، در امر معینی فعالیت می کرد. مثلاً یکی در امور املاک و اوقاف، دیگری در امور دینی، سومی در امور خمس و ... شیگرد دیگر روح اله این بود که هر کجا که شیخ می رفت، یک دسته مأمور حقوق بگیر درست کرده بود که جلوی پای شیخ و پشت سر

او صلوات می فرستادند و کار کرامات و معجزه های شیخ را در شفا بخشیدن چشمان کور و رفع جذام، درمان نازائی و کچلی و امثالهم را به همه جا پخش می کردند. روح اله، کارهایش را درست و حساب شده انجام می داد، و شیخ عبدالکریم را بدان درجه رساند که این فکر، به مفر شیخ رسوخ کرد که نکند او خود، حضرت محمد است و خیر نداشته، چون بمحض اینکه در ملا عام ظاهر می شد، ده ها تن برای بوسیدن دست و پا و نعلین او، بطرفش هجوم می آوردند و اگر، محافظین او را حفظ نمی کردند، چه بسا، عبا و لباسش را مردم بعنوان تبرک، پاره می کردند. خوش خدمتی های روح اله، او را عزیز شیخ عبدالکریم حائری نمود. شیخ عبدالکریم، به شعر و شاعری هم علاقمند بود و برخی از اسناد مشکوک به این مسئله اشاره دارد که روح اله که در آن وقت ها، جوانی خوش رو بود، برای او اشعار حافظ می خوانده و خودش هم گاه گاهی شعری می گفت و بعد ها در سال ۱۳۵۸، کتاب اشعاری بنام خمینی در قم منتشر ولی بلافاصله، بدستور آیت اله بهشتی سوزانیده می شود. در زیر چند بیت از اشعاری را که به روح اله نسبت می دهند محض نمونه چاپ می کنیم:

کرده خلوت با جوان های سحابی در گلستان  
 رفته در یک پیرهن با یکدیگر چون جان جانان  
 من گزارش را نمیدانم دیگر آنجا چسان شد!!  
 چند روزی رفت تا ز ایام بهاری  
 وقت زائیدن بیامدشان و روز طفل داری  
 نطق من هر جا چو شمشیر است در وصف وی آخر  
 لنگ پای عقل در وصف وی اندر گیل گمان شد

تا درایت برولی عصر میباشد مقرر  
 شعر من بود از شهد چون قند مکرر!!!

می بینید که شعر گفتن روح اله نظیر دینداری و مملکت داریش بود. در سال های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۰ شمسی، که وضع ایران بسیار آشفته بود و عملاً، ایران به دو بخش شمالی و جنوبی، بین انگلیس و روسیه تقسیم شده بود، قم اولین اقدام سیاسی خود را به نمایش می گذارد و آن مقابله با خطر کمونیزم است. در این رابطه، شب نامه و رساله و خبر نامه، با سرعت، بین مردم پخش کرده و در آن ها، متذکر شدند که روس ها چه ظلمی در حق مسلمانان روسیه می کنند. ملاها و روضه خوان ها، سر منبرها رفتند و داد سخن دادند و کار بالا گرفت که ای مردم شما اینجا نشسته اید و روسهای از خدا بی خیر و بی دین و بی اعتقاد، برادران و خواهران مسلمان شما را در تاجیکستان، قیزقیزستان و قفقاز به چهار میخ کشیده اند و زنهایشان را اشتراکی کرده اند، و در این خصوص دسته های عزا داری در تمام شهرها به راه انداختند و در نهایت اینگونه کارها، باعث شد که بسیاری از احزاب و مطبوعات و انجمن های طرفداران نظام جدید و سوسیالیزم، کوتاه آمدند و بدینوسیله، مذهب خود را بعنوان یک عامل جلو گیری کننده از نفوذ کمونیزم در ایران مطرح ساخت. نقش روح اله، در برپائی نمایشات شیعه گونه، در این دوران بسیار جالب بود، او، والدین جوانانی که برای کار به روسیه رفته بودند، جمع کرده، به آن ها در کنار حرم حضرت معصومه جا داده بود و آن ها کارشان این بود که به سر و صورتشان گیل می مالیدند، موهایشان را می کنند، گریه و زاری راه می انداختند و فرزندان خود را از درگاه پر کرامت شیخ عبدالکریم حائری یزدی



می خواستند. تأمین غذایی و مالی این گروه ها، توسط روح اله انجام می گرفت و او، برای این کار دو شیفت آدم استخدام کرده بود و آن ها از این مسجد به آن مسجد می رفتند و ترحم مردم را باعث می شدند. و آخر روز، مواجب خود را دریافت می داشتند. این روش، در شیعه، بنام جنازه گردانی معروف است، و همواره کار کرد و باز تاب آن در تحریک توده های مردم بسیار موفق بوده است.

از شگردهای روح اله تربیت افرادی بود که مثلاً از روسیه گریخته اند و ماجراهای از پیش دیکته شده به آنان را با آب و تاب برای توده های مردم تعریف و آن ها را تحریک می نمودند. نکته ای که تمامی آن ها، بر آن دست می گذاشتند؛ مسئله زنان اشتراکی و بی سیرت شدن دختران مسلمان بدست روس ها در روسیه بود، و در مراحل بعدی، تراشیدن ریش مردان مسلمان در روسیه را بیان می داشتند. کار های روح اله، باعث شد که تب سوسیالیزم در ایران فروکش کند. کار داشت بالا می گرفت و درد سرهائسی هم برای روس ها پیش آورده بود که جنگ جهانی دوم، بداد روس ها رسید و آن ها را از این بن بست خارج کرد. مبارزه روح اله با کمونیزم، از او یک چهره سیاسی - مذهبی ساخت. تجربه اول و پیروزی، برای او دلچسب و راه را برای اقدامات بعدی او باز کرد. پیشرفت روح اله، آن چنان بود که شیخ عبدالکریم حائری، احساس خطر نموده ولی انگار، نقطه ضعفی داشته باشد، سکوت می کرد ولی چند بار، به اطرافیانش گفته بود، چه غلطی کردم، این تخم سگ بی پدر را به تشکیلاتم راه دادم.

زیر سازی قم بسرعت ادامه می یافت، و زمانی رسید که قم، یکه تاز میدان تشیع در ایران گردید، حالا، موقع پیدا کردن قطب موافق با روحانیت فرا رسیده بود و چه کسانی بهتر از درباریان قاجار، و یک مشت شازده ریز و

درشت، چون مشروطه خواهان که آبشان با روحانیون به یک جوی نمی رفت، و دیدیم که چطور رهبر آن ها، یعنی شیخ فضل اله نوری را در میدان تویخانه بدار کشیدند، در مورد شیخ فضل اله نوری، در کتابی مجزا، بنام شیخ فضل، برایتان تمام حقایق مربوط به این آدم خبیث و نا پاک را خواهیم نوشت.

روحانیون، در ضمن با کسانی که طرفدار سوسیالیزم بودند و هم چنین با تحصیل کرده های غرب و عشایر هم که نمی توانستند کنار بیایند و تنها قطب باقی مانده، دربار بود. از این رو گرایش خود را بسمت اشرافیت قاجار معطوف داشتند. کار پایه ریزی و همکاری روحانیت با دربار با موفقیت انجام می شد و احادیثی بود که پشت سر هم از طرف روح اله، به سوی مردم سرازیر می شد که مسلمان، باید از پادشاه پیروی کنند. پادشاه سایه خداوند در روی زمین است و ...

قم حالا بعنوان پایگاه تبلیغاتی شاه قلمداد شده بود و حضرت معصومه هم، اعتباری جدید کسب کرده بود تا جایی که سلطان احمد قاجار، خواست تاج و تخت خود را با ضریح حضرت معصومه متبرک سازد. نوروز ۱۳۰۰ شمسی، احمد شاه می خواست عید را در جوار حضرت معصومه بگذراند و این فرصتی بود طلائی، برای عبدالکریم و روح اله. در آن موقع روح اله، رئیس تشریفات و پذیرائی از احمد شاه شد، و چنان خوش خدمتی از خود نشان داد که گوئی جا نشین بلا منازع شیخ فضل اله نوری است. بدستور روح اله، کوچه پس کوچه های قم را که به زباله دانی شبیه بود، تمیز کردند و همه جا طاق نصرت بر پا نمودند و وسائل و لوازم ارسالی از بندر بوشهر به قم که توسط انگلیسی های مسلمان!!! فرستاده شده بود، تمامی به نحو احسن و اکمل، بکار رفت. همه چیز آماده بود که پذیرائی شاهانه از احمد شاه بعمل آید که گاو عبدالکریم و روح اله زائید. در غروب روز سوم اسفند خیر رسید که سید

ضیا الدین طباطبائی و میر پنجمی بنام رضا خان، در تهران کودتا کرده اند و بر اثر آن، سفر ملوکانه به قم منتفی شده است. تمام رشته های عبدالکریم و روح اله پنبه شد، و بر تاریخ ایران ورقی اضافه گشت. رضا خان وزیر جنگ شد، و دشمن شماره یک و قسم خورده آخوند ها. بلای رضا شاه بر سر روحانیت، آن چنان سنگین بود که سال ها سنگینی آن بر جثه روحانیون حس می شد و تقاص سنگینش را پسر رضا خان، محمد رضا و ملت ایران در سال ۵۷ پس دادند. از سنگینی بار بر سر روحانیون سخن گفتیم، ایکاش بار آنقدر سنگین می بود و تمامی آخوند ها را له می کرد و چیزی از آن ها باقی نمی گذاشت، نه این که بعد ها، فرزند رضا خان، محمد رضا، نه تنها، وزنه را بر دارد، بلکه با عزت تپانی به آنان، بشود اسلام پناه. وقتی رضا شاه، وارد گود سیاست ایران شد، حائری یزدی، که مردی پخته و سرد و گرم چشیده بود، زود کوتاه آمد، ولی روح اله، کاردش می زدید خونش در نمی آمد.

رضا شاه، مراحل میر پنجمی و سردار سپه بودن را پشت سر گذاشت و همه جا صحبت از نخست وزیر شدن او می کردند که نخست وزیر هم شد و بعد ها نیز شد فرمانده کل قوا. روحانیت بد بیماری عجیبی آورده بود. در روسیه انقلاب به ثمر رسیده و رژیم آن جا کمونیستی شده بود، کمال آتا تورک در ترکیه بساط آخوند بازی را برچید و دیگر پایگاه خارجی برای آخوند ها باقی نمانده بود، و در داخل، با قلع و قمع رضا خان از خوانین و بزرگانی مثل: حسین کاشی ها، اقبال السلطنه ها و شیخ خزعل ها، ... پایگاه داخلی آخوند هم پاشیده شد و مهمتر از همه، با تاکیدات رضا شاه، موج ضد عربی، سراسر کشور را فرا گرفت و حرف از افتخارات گذشته و ملی گرایی پیش آمد، همان چیز هائی که روح اله پس از بقدرت رسیدن کمر به قتل و نابودی آن ها بست و ملی گرایان را مرتد خواند. در زمان رضا شاه، شعر و ور های اسلامی از

کتب مدارس حذف و مطالب جدید علمی جایگزین و زینت بخش صفحات کتاب ها گشت. جشن های نوروز و مهرگان و سده، با شکوه بر گزار شد، تقویم قمری به شمسی تغییر یافت، نظام وظیفه و دانشگاه و ارتش یکپارچه، رها شدن زن ایرانی از قید چادر و روبند، تحصیل اجباری و ... جو را چنان عوض کرد که ما تعجب می کنیم، چرا همان موقع، آخوند ها سکتة نکردند و نمردند تا از شرشان دنیائی راحت شود. اسم ماه های عربی تو ذوق زن، جایشان را با اسامی زیبا و پرابهت فروردین و اردیبهشت و اسفند عوض کردند. لباس عربی منسوخ شد، ریش گذاشتن و صورت را به زیور کثافت آراستن ممنوع گشت، مردم صاحب شناسنامه شدند و صد ها کار اساسی که توسط خدا پیامرز، رضا شاه انجام گرفت.

جالب اینجاست که وقتی سلطنت از قاجار به پهلوی تغییر یافت، همین روحانیت مبارز!!! به سرکردگی عبدالکریم حائری یردی در تأیید سلطنت رضا شاه از هم سبقت می گرفتند که امیدوارم تمامی آن ها را در کتابی مجزا برایتان باز گوئیم.

از همین روح اله خان آنقدر مدرک در تأیید رضا شاه در دست است که نگو و نپرس. یکی از افرادی که تا دلتان بخواهد در مورد فوق مدرک جمع آوری نموده، دکتر مظفر بقائی کرمانی است. شاید روحانیت مبارز!! بگوید، اگر غیر از سلطنت، رژیم دیگری مثل جمهوری می آمد، آن موقع دخل همه ما آمده بود. راست هم می گفتند، چون روسیه و ترکیه را دیده بودند، بنا بر این تنها سلطنت می توانست عامل بقای این موجودات خبیث باشد. وقتی سلطنت مطرح می شود، وقتی قدرت به یک نفر واگذار می گردد، بدون چون و چرا و برو و برگرد، قدرت فساد می آورد، در تمام تاریخ ایران زمین، تنها یک نفر بود که در اوج قدرت، خودش را حفظ کرد و تا کنون توسط هیچ مورخی،

راجع به او بد گوئی نشده است و او کورش کبیر بود. بنا بر این، خوش رقصی مقدماتی برای رضا شاه، چه بسا، تضمین کننده بقای آن ها بود، که دیدیم و همانطور هم شد. آیت اله سید حسن مدرس، علیرغم آن که رضا شاه، خواهان جمهوری بود، در بقای سلطنت پا فشاری کرد و به تغییر رژیم از سلطنت به جمهوری رضایت نداد، و دیدیم که نهایتاً، رضا شاه، تسلیم آخوند ها شد و سلطنت را بر گزید و قبول کرد که فقط نام پهلوی جایگزین قاجار گردد.

این اتفاقات از دوم فروردین ۱۳۰۳ که جلسه مجلس برای اعلام جمهوری تشکیل شد، آغاز گردید. آن موقع عده زیادی از آخوند ها در میدان بهارستان اجتماع کردند و مخالفت خود را با جمهوری بیان داشتند. در ۶ فروردین، با تحریک آخوند ها، تظاهرات ضد جمهوری تحت نام دسیسه دولت برای نابودی اسلام عزیز و پایمال شدن خون امام حسین، تمام شهر های ایران را فرا گرفت و باعث شد که در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ رضا شاه، از فکر جمهوری کردن ایران منصرف شود و نهایتاً در ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس با انحلال سلسله قاجاریه، سلسله پهلوی را بعنوان دودمان شاهنشاهی جدید ایران اعلام داشت.

علیرغم کرنش و خوش رقصی آخوند ها نسبت به رضا شاه، آن ها انتظار لطف و کرم و ابقای قدرت از دست رفته را داشتند، ولی موضع ضد آخوندی رضا شاه که از دید او و شناختش راجع به این توده مفت خور، شارلاتان، هفت خط، سر چشمه می گرفت، روزگار بر آخوند ها تنگ و تنگ تر می شد و چیزی نمانده بود که بساط این زالو های مقدس بر چیده شود که شانس به یاری روحانیت شتافت و شعله های جنگ جهانی دوم بر افروخته شد. و دیدیم که چطور رضا شاه از سلطنت بر کنار شد و روحانیت از نابودی نجات

یافت. روح اله، که خیری از رضا شاه ندیده بود، به صف مخالفین او پیوسته و دوباره سلطنت قاجارها را علم کرد، چون روحانیت با پادشاهان قاجار آبشان در یک جوی می رفت. بزودی، بدستور رضا شاه، آخوند بازی ممنوع شد، دیگر دسته های عزاداری در خیابان ها راه نمی افتادند و قمه زنی و زنجیر زنی منسوخ شد. اصرار روح اله در تز من درآوریش به نفع قاجارها، میان او و استادش شیخ عبدالکریم، اختلاف انداخت، بطوری که راه آنان را از هم جدا ساخت و روح اله که دیگر قم را مکانی برای فعالیت های فتنه انگیزش نمی دید، تن به هجرت مجدد داد و در اردیبهشت ۱۳۱۱ وارد مشهد شد. رفتن روح اله به مشهد، بدان جهت بود که شاید در محل جدید، روحانیون و طلاب را دور خود جمع کند و علیه رضا شاه به قدرت نمائی پردازد و در این راه کم و بیش موفق بود چون در مدت ۹ ماه اقامت در مشهد، حدود چهار صد طلبه و آخوند را با خود همراه کرد و علم مخالفت با رضا شاه را بلند نمود و در اندیشه اش تنها تز شیعیگری یعنی جنازه گردانی موج می زد و دنبال فرصتی بود تا احساسات مردم را علیه رضا شاه تحریک کند و از آب گل آلود اسلامی، ماهی بگیرد. قرار بر این بود که در یکی از مراسم عزاداری نظیر تاسوعا - عاشورا، یا اربعین، تظاهراتی در مشهد راه بیندازد و در جریان تظاهرات چند طلبه نفله شده و او از این بابت سود جوید و در نهایت از حرمت حرم امام رضا که به آخوند ها مصونیت سیاسی می دهد، در صورتی که خطری تهدیدش کرد، استفاده کند. اما، مأمورین امنیتی رضا شاه هم بیکار ننشسته بودند، چون اون موقع ها، حقیقتاً، کارشان حفظ و حراست مملکت بود، نه مثل ساواک زمان شاه که بیشتر به کار، بساز و بفروش و باج گیری اشتغال داشتند، بنا بر این، قبل از آن که روح اله بتواند کاری از پیش ببرد، سریعاً دمش را قیچی کردند و لای عبایش گذاشته و او را از مشهد اخراج

کردند و گفتند به طویله مرکزیت یعنی قم بر گرد. البته، نا گفته نماند که فکر شورش و تظاهرات که این شیخ بی کتاب در مغز طلاب حک کرده بود، کار خودش را کرده و در ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۴، ماجرای مسجد گوهر شاد پیش آمد و در جریان آن بنا به گزارشات موثق، حدود ۲۰۰۰ نفر کشته و زخمی شدند. آتش بیار آن روز، آخوندی بود بنام بهلول واعظ و دستاویز او برای تظاهرات، مسئله کلاه سر بود که رضا شاه گفته بود می بایستی از آن استفاده کنند و حق بستن دستار را به سر ندارند. در آن زمان، فتح اله پاکروان والی خراسان بود و محمد ولی اسدی، نایب التولیه آستان قدس و سرتیب ایرج مطبوعی فرمانده لشکر و سرهنگ بیات، رئیس نظمیہ یا پلیس بود. سرتیب ایرج مطبوعی باز نشسته ۱۰۱ ساله ای بود که پس از پیروزی انقلاب ۵۷، علیرغم این که نزدیکانش گفتند از کینه روح اله بی پدر بترس و ایران را ترک کن، او ساده دل، خوش اندیش، گفت، شیطان هم به آدم ۱۰۱ ساله کاری ندارد، او که نماینده و فرستاده خداست!!! و دیدیم که چند ماه پس از انقلاب، بدستور روح اله، سرتیب باز نشسته ۱۰۱ ساله را مقابل جوخه اعدام قرار دادند و بدن او را آبکش کردند.

آخوند هائی که در آن تاریخ، دستگیر و برخی از آنان به نقاط بد آب و هوا، تبعید شدند عبارت بودند از، آیت اله سید یونس اردبیلی، آیت اله آقا زاده، آیت اله آقا بزرگ شاهرودی، آیت اله سید عبدالله شیرازی، آیت اله شیخ هاشم قزوینی و حجت الاسلام دستغیب. خشونت رضا شاه در واقعه ۱۳۱۴، مسجد گوهر شاد، به روحانیت فهمانید که او برای این طبقه مفت خور، ارزشی قائل نیست و ایکاش محمد رضا شاه نیز نظیر پدرش بود و یا لا اقل یک هزارم، غیرت او را داشت و در فتنه ۱۳۴۲، مثل پدرش عمل می کرد و دستور می داد دور قم را دیوار بکشند و آن را تبدیل به خوکدانی می کرد و روح اله هندی

زاده را به‌مراه طرفدارانش به جهنم می‌فرستاد. البته اسناد معتبری در دست است که رضا شاه در ابتداء گرایش‌ات مذهبی داشته چنانکه در کتاب خاطرات و خطرات مخبر السلطنه هدایت که از بازماندگان تجدد طلب زمان قاجار است می‌خوانیم. رضا شاه، در اوائل سلطنت به حضرت شاه عبدالعظیم تشریف می‌بردند و یا ملک الشعرا بهار می‌نویسد: در دهم محرم سال ۱۳۰۰ دسته عزاداری قزاق‌ها به بازار آمد و خود سردار سپه در حالی که سر خود را برهنه کرده بود و روی آن کاه مالیده بود در جلوی دسته دیده می‌شد و مشابیه مثال‌های فوق را در خاطرات سلیمان بهبودی نیز می‌خوانیم.

ولی در خرداد سال ۱۳۱۳ وقتی رضا شاه به ترکیه رفت و دید آنا تورک از روز اول حساب خود را با مذهب و علمای دینی روشن کرد و مذهب را از حکومت جدا کرد. ترقیات آن روز ترکیه چنان رضا شاه را تحت تأثیر قرار داد که بکل تغییر رویه داده و جبهه مخالف آخوند را باز کرد. آنچه بیشتر در ترکیه نظر رضا شاه را جلب کرد، مشارکت زنان در تمام شئون مملکتی بود. می‌بخشید که از اصل قضیه، یعنی زندگی دیو مقدس دور شدیم. امیدوارم که تمام مطالب مربوط به رضا شاه را در کتاب تاریخ شیعیگری در ایران مفصلاً بنویسیم.

روح اله در مدت ۹ ماهی که در خراسان اقامت داشت به خودش لقب حجت الاسلام داد و چون در آن زمان داشتن فامیل اجباری شده بود، شد حجت الاسلام روح اله خمینی. البته، برادر ناتنی او، یعنی نورالدین، کماکان فامیل هندی را دارد و برادر کوچکتر او نیز یعنی سید محمد، فامیل هندی زاده را برای خود انتخاب کرد. البته، شهرت او به سید هندی، هم چنان تا سال‌های ۱۳۴۰ ادامه داشت. روح اله در بازگشت از مشهد، مدتی در شهرری توقف می‌کند. در شهرری پایش به خانه آیت اله ثقفی، مالک بزرگ شهرری و



حومه که در ضمن پول نیز نزول می داد، باز می شود و علیرغم میل باطنی، آیت اله ثقفی که از روح اله خوشش نمی آمده و او را عنصری فتنه گر می دانسته، دختر ۱۵ ساله اش را که بتول نام دارد، روی یک دندگی روح اله به او می دهد.

روح اله و هر آخوند تیز و زبیل خوب می داند که تنها راه پیشرفت و مبارزه، پولدار شدن و پولدار بودن است و چون آیت اله ثقفی را خر پول می بیند، با الهام و راهنمایی پیغمبر اکرمش، که در سن ۲۵ سالگی وقتی از مال دنیا آه نداشت تا با ناله سودا کند، قاپ خدیجه، پولدار ۴۰ ساله را دزدید و خودش را بالا کشید و شد محمد پیامبر شاه، یکه تاز حجاز. روح اله نیز با ازدواج با بتول، اول کار، چهار آبادی بعنوان جهیزیه، به مستغلاتش اضافه نمود. حال روح اله دارای ۱۷ آبادی در اطراف شهر ری، قم و اراک است و تعداد رعایای او از مرز ۹ هزار نفر می گذرند. مسئله مال اندوزی، چیز تازه ای در طریقت اسلام نیست، تمام آخوند های کلاس بالا که لقب آیت الهی را یدک می کشند، دارای ثروت افسانه ای هستند، و این تنها، خاص اسلام نیست، در مابقی ادیان نیز چنین است. اگر روزی گذرتان به واتیکان افتاد، لطفاً محل زندگی پاپ اعظم را تماشا کنید تا همه چیز دستگیرتان شود. ناصر ملکی در کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران، دفتر اول آخوندیسم می نویسد: آخوند ها دارای سیستم مالیاتی مستقل هستند که در بر گیرنده: خمس و زکوه، وقف، نذورات، رشوه، پول نماز و روزه قضا شده، فروش بهشت، وجوه میت، درآمد های نقدی و در رده های بالاتر، کمک های بی حساب استعمار گران خارجی، می باشد. وفات شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بنیانگذار و مؤسس حوزه علمیه قم در ۱۰ بهمن ۱۳۱۵، علیرغم فشار رضا شاه بر روی طبقه روحانیت، روح اله را یکه تاز میدان سیاسی - مذهبی ایران نمود. البته، از

سال ۱۳۱۱ تا زمان فوت شیخ عبدالکریم، سال های آرامش روح اله بشمار می آید، بیشتر کار های روح اله، در آن سال ها، رسیدگی به امور آبادی ها و مال اندوزی هر چه بیشتر بود نه مذهب و امور مربوط به مال اندوزی توسط ملاحا، به تبعیت از قوانین اسلامی است که مالکیت و برده داری و کنیز داری را حق می داند. زندگی تمام امامان، مملو از جاه و جلال و شوکت بوده است، ثروت علی افسانه ای بوده و امام حسن، امام دوم شیعیان، ۹۳ زن عقدی و ۲۰۰ کنیز و ۱۵۰ بچه داشته، که شیخ مفید در کتاب ارشاد خود به نام ۱۵ تن از فرزندان تاپ او، از زنان مختلفش اشاره دارد. جالب اینجاست که وقتی سن امام حسن را که ۴۷ سال بیشتر عمر نکرد و با دسیسه معاویه که زهر در کوزه آب او ریختند و او را کشتند در نظر بگیریم و ۱۵ سال اول حیات را از آن کم کنیم، ایشان سالی سه بار ازدواج شرعی می کردند و از زنان بیشمار ایشان سالی ۵ کودک تولد می شده است. بنام به اشتها و ثروتی که می تواند شکم این لشگر طناز را سیر کند! امام حسین، امام سوم شیعیان نیز دارای و ثروت فراوانی بوده و تنها ۵۰ کجاوه زرین، حرم و اهل بیت او را جابجا می کرده است و کشته شدن او در صحرای کربلا، صرفاً بخاطر کسب قدرت و مال اندوزی بیشتر بود و حالا شده، امام حسین مظلوم، سرور شهیدان و خونش گریبانگیر ۶۰ میلیون ایرانی را گرفته و قرن ها است ایرانی تقاص آن را پس می دهد.

امام هشتم، امام رضا، که صرفاً بخاطر ولیعهدی و سلطنت، راهی خراسان شد و خواهرش معصومه را نیز دعوت کرد که بلند شو بیا و بین چه بخور بخور حسابی در کار است، امام هفتم، امام موسی کاظم نیز از ثروت افسانه ای بر خوردار بود و تعداد زنانش را از هشتاد تا هشتاد و پنج ذکر کرده اند و تعداد بچه هایش را ۲۰ پسر و ۱۸ دختر گزارش نموده اند..

با مرگ شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۳۱۵، روح اله به کارهای مهمی دست می زند. او رابطه اش را با انجمن مسلمانان هند قطع و به اخوان المسلمین می پیوندد و شعبه اخوان المسلمین را در ایران، بنام سازمان فدائیان اسلام بوجود می آورد. کسانی که او را در این امر یاری دادند عبارت بودند از: سید ابوالقاسم کاشانی که شرح حالش را در کتاب شیخ موذی خواهید خواند، آیت اله صدر و طلبه خطرناک و تروریست، نواب صفوی. شرح کامل این افراد در کتاب اخوان المسلمین و فدائیان اسلام خواهد آمد.

بمحض اینکه، سازمان فدائیان اسلام قبضه دست روح اله می شود، او لقب آیت اله را بخودش می دهد و می شود آیت اله روح اله خمینی و رقبائی مثل؛ شیخ محمود حلبی، آیت اله مدنی، آیت اله دست غیب و آیت اله صدوقی را از میدان بدر می کند.

گفتیم که در سال ۱۳۱۴، واقعه مسجد گوهر شاد مشهد اتفاق افتاد و علی رغم آنکه او در مشهد حضور نداشت ولی از ماجرای فوق بیشترین سود را برده و با جنازه گردانی خاص مذهب شیعه و شهید نمائی، خودش را حسابی جا می اندازد تا جائیکه او را در عتبات، فلسطین، مصر و لبنان می شناسند. حالا، مزد بگیریانی که پشت سر حائری صلوات می فرستادند و نعلین او را می بوسیدند، دور روح اله جمع شده و با مواجب چرب تر از گذشته به بوسیدن نعلین و پای بو گند او می پردازند. اخوان المسلمین، سر کیسه را بطرف روح اله شل کرده و او با خرج آن ها برای خود امپراطوری مذهبی کوچکی در قم می سازد.

سال های ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶، سال های نقش سازی در تاریخ معاصر ایران است. رضا شاه حلقه محاصره آخوند ها را تنگ تر می کند، مسئله آزادی زنان و کشف حجاب، بزرگترین ضربه را بر پیکر اسلام وارد می سازد و

نزدیکی رضا شاه به آلمان ها، خوش آیند انگلیس ها و در مراحل بعدی، اخوان المسلمین نیست، از این رو کاری می بایست صورت گیرد، لذا روح اله تصمیم گرفت به عتبات برود و حضوراً کسب تکلیف کند. او از شیخ محمود حلبی، محمد تقی فلسفی و شیخ صدوقی خواست، تا در غیاب او، حواسشان را جمع کنند و امور فدائیان را بچرخانند تا او مراجعت کند. بین روز های ۱۶ تا ۲۳ اردیبهشت ۱۳۱۶، شبکه حزب کمونیست ایران لو میروید و ۵۳ نفر را دستگیر می کنند که در بین آن ها می توان به دکتر تقی ارانی، دکتر بهرامی و عبدالحمید کام بخش اشاره نمود. لو رفتن حزب کمونیست در مراجع مذهبی با استقبال شدید آخوند ها مواجه می شود. وقتی روح اله به نجف می رود، میزبان او نواب صفوی بوده که آن زمان ۱۷ سال بیشتر نداشت و تازه پشت لبش سبز شده بود و علیرغم سن پائین، مورد اعتماد اخوان المسلمین بود. اقامت روح اله در عتبات یازده ماه طول می کشد و در این مدت، تمام تاکتیک ها، توسط اخوان المسلمین به مغز او تزریق می شود. و در ضمن، چند بار با آیت اله کاشانی که در عتبات بود، دیدار می کند و اسنادی در دست است که نشان می دهد، روح اله با مارشال ادوارد انگلیسی به دفعات مختلف ملاقات و گفت و گو کرده است.

روح اله در سال ۱۳۱۷ به ایران بر می گردد و بلافاصله سازمان فدائیان اسلام را تجدید ساختمان کرده و افراد زیر را به همکاری دعوت می کند: صادق خلخالی ملقب به صادق خُله که در آن زمان دشمنی اش با گربه ها، زبازرد مردم قم بود و مردم برای اینکه گربه ای را بترسانند پیش پیش نمی کردند، می گفتند صادق او آمد و گربه بد بخت سوراخ موش را هزار تومان می خرید تا خود را پنهان کند. هادی غفاری، محمد حسین بهشتی، موسوی اردبیلی، قدوسی، دستغیب، صدوقی، منتظری که بعد ها به نام گربه نره مشهور

عام و خاص شد، محمدی گیلانی استاد سکسولوژی اسلامی، مفتاح همدانی، مطهری، دعائی، ناطق نوری، مدنی، مهدی هاشمی، علی تهرانی، هاشمی رفسنجانی، حاجی عراقی، خلیل طهماسبی، رضا صدر، سید محمد رضا سعیدی، مشکینی، محمد شاه آبادی، سید علی خامنه ای، مجتبی حاج آخوند، محمد یزدی، جوادی آملی، اخوان مرعشی، یحیی اراکی، صادق تهرانی، حسین مفیدی دلجانی، حسین زرندی قمی، و ده ها تن دیگر که اسامی آنان در کتاب اخوان المسلمین و فدائیان تحت عنوان یاران روح اله، خواهد آمد. سازمان فدائیان اسلام در سال های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ با اوج گیری جنگ جهانی دوم، از موضع خاصی بهره مند نبود تا اینکه در سوم شهریور ۱۳۲۰، قوای شوروی از شمال و شرق و قوای انگلستان از جنوب، ایران را مورد حمله نظامی قرار دادند، و در همان لحظات اول، اسمیرنوف، سفیر شوروی، و سر ریدرز بولارد، وزیر مختار انگلستان، در منزل علی منصور، نخست وزیر، حضور یافته و در طی یادداشتی، حمله قوای خود را به کشور ما اعلام کردند، و بلافاصله، علی منصور، رضا شاه را در جریان حمله قرار داد و جلسه فوق العاده هیئت وزیران در کاخ سعد آباد تشکیل شد.

حمله متفقین به ایران با این بهانه که تعداد زیادی از اتباع آلمانی در ایران حضور دارند، صورت گرفت. شهرها یکی پس از دیگری سقوط کردند و علی منصور، نخست وزیر استعفا داده و بدنبال او، رضا شاه نیز استعفا داد که پذیرفته نشد. محمد علی فروغی، مقام ریاست دولت را پذیرفته و مذاکره در مورد ترک مواضع بین او و سفرای انگلستان و روسیه آغاز شد. تمام پادگان ها، تخلیه شده و سربازان گرسنه در خیابان ها براه افتادند و اسباب و اثاثیه پادگان ها، توسط درجه داران غارت شد. رادیو لندن، حملات مستمر و کوبنده ای را علیه رضا شاه آغاز کرده که نظیر آن را در زمان پسر رضا شاه،

یعنی محمد رضا نیز شاهد بودیم. بدستور سفیر انگلیس، برخی از نشریات، نظیر روزنامه اطلاعات، تعطیل شد. در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه از سلطنت کناره گرفت و همزمان با آن جشن و شادی روح اله و انصارش آغاز شد و آن ها می دانستند که پسر رضا شاه، یعنی محمد رضا، با آن ها راه خواهد آمد تا جائیکه به لقب پر افتخار؛ اسلام پناه، نائل خواهد شد.

دشمن شماره یک آخوند ها، یعنی رضا شاه، در ۳۰ شهریور ۱۳۲۰، همراه خانواده اش از اصفهان به سوی یزد و کرمان و بندر عباس عزیمت نمود و بالاخره، در پنجم مهر ماه ۱۳۲۰ رضا شاه، ایران را ترک و سد بزرگ و غیر قابل نفوذ، ضد آخوندی شکسته شد و میدان برای تاخت و تاز روح اله فتنه گر خالی شد. مکان تبعید رضا شاه، جزیره موریس در شرق جزیره ماداگاسکار در اقیانوس هند که جزو مستعمرات انگلستان بود، تعیین شد. رضا شاه در ماه های آخر حیات خود به ژوهانسبورگ در آفریقای جنوبی انتقال داده شد و در تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۳ بر اثر بیماری قلبی، چشم از جهان بست و روح اله خمینی و دار و دسته اش نفس راحتی کشیدند.

در مهر ماه ۱۳۲۰ روح اله با تنی از اطرافیانش به دیدار سر ریدرز بولارد، سفیر انگلیس رفته و طرح استقرار حکومت اسلامی و ولایت فقیه را که چندی پیش توسط شیخ فضل اله نوری ارائه داده شده بود، بیان می کند. آن زمان، بخاطر مسائل جنگ و در میان بودن پای شوروی، امکان پیاده کردن حکومت اله، میسر نگشت، هر چند که پای امریکا هم به ایران باز شده بود و حکومت اله برای امریکائیان خوش آیند نبود. در خصوص مذاکره روح اله با سفیر انگلستان، روزنامه پست ایران بتاريخ هشتم ژانویه ۱۹۸۰ مصاحبه ای با روح اله کرده و روح اله در این مصاحبه اظهار نموده که در سال ۱۳۲۰ با انگلیس ها، مذاکره کردیم و از آن ها خواستیم تا ما را یاری دهند تا از

خانواده قاجاریه کسی را برای سلطنت بر گزینیم و اگر نشد، حکومت اسلامی اعلام کنیم، ولی آن‌ها ما را بازی دادند. البته گفتار روح اله در متن مصاحبه، رنگ‌نا سیاسی دارد، چون اربابان، آن زمان را برای برای پیاده کردن حکومت اله، درست نمی‌دانستند، چون آن‌ها می‌دانستند که آگاهی مردم عامل بدار کشیدن شیخ فضل اله نوری بوده و موج پیشرفت و ضد واپسگرایی، جامعه دیروز ایران را فرا گرفته بود، اربابان، منتظر شدند تا یک نسل بگذرد و نسل جدید ایران که بجای پیشرفت، پس رفت داشته و یک شبه، همگی سیاستمداران شده بودند، داوطلبانه به استقبال افیون مذهب و تله آن رفتند و حکومت عدل اسلامی!!! را در مملکت پیاده نمودند. یاد سفر اول سنجایی به پاریس و دیدار او با روح اله می‌افتیم که از او پرسیدند؛ برای چه منظوری به پاریس و دیدار این آخوند می‌روی؟ او پاسخ داد: میروم، تا بیرسم، این حکومت اسلامی پیشنهادی شما چگونه است؟ و وقتی شنید که حرف از ولایت فقیه در میان است، گفت؛ مگر ممکن است در پایان قرن بیستم، مردم اجازه بدهند تا بساط خلیفه گری در مملکت ما بر پا شود، این ملتی که فریاد می‌زد: شاه باید برود، نمی‌آید، آریا مهر را بر دارد و یک آریا مهر عمامه ای سر جایش بگذارد. جناب سنجایی، رجل سیاسی مملکت ما، دیدی که چنان شد و تو و باها جد تو هم فکرش را نمی‌کردید ولی صورت پذیرفت و حکومت قرون وسطایی ولایت فقیه، حاکم بر جان و مال و ناموس و حیثیت ما گشت. به اصل قصه بر می‌گردیم. با روی کار آمدن محمد رضا شاه، ورق به سمت روح اله و دار و دسته اش چرخش مثبت پیدا کرد. وقتی رضا شاه ایران را ترک نمود، بلا فاصله، سید ابوالقاسم کاشانی و نواب صفوی به ایران باز گشتند و سازمان فدائیان اسلام نفس تازه گرفت، و خط مشی سازمان با الهام از سازمان مادر، یعنی اخوان المسلمین بر اساس مبارزه با هر نوع روشنفکری و

علم گرائی و بیداری ذهن گذاشته شد و اولین ساز مخالف با آنان را حزب توده زد، بطوری که ده تن از سران حزب توده، در لیست ترور سازمان فدائیان اسلام قرار گرفتند، ولی بهنگام اجرای نقشه ترور، بدستور انگلیس و مذاکرات پشت پرده آنان با روسیه، عمل ترور انجام نشد ولی لیست ملی گرایان و روشنفکران وطن پرست پیش کشیده شد و اولین آنان، احمد کسروی، مورخ و محقق برجسته و مدیر روزنامه پرچم بود که به همراه منشی خود، حداد، در شعبه هفت بازرسی دادسرای تهران، در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۲۴، مورد سو قصد برادران امامی اصفهانی قرار گرفته و کشته شدند. در خصوص احمد کسروی، این مرد بزرگ که مبارزه بی امان او علیه سنت گرائی دوران جاهلیت و علیه شیعیگری و امام بازی و خرافه پرستی، خون پاکش را به زمین ریخت، کتابی مجزا از طرف کانون منتشر خواهد شد.

در مقابل نوشته های کسروی، روح اله نیز، کتاب کشف الاسرار را نوشت که تمامی در رد نظریه های کسروی و مقابله با ملی گرائی و اشاعه جهل و اوهم و خرافات است، کتاب کشف الاسرار، در سال ۱۳۲۲، در قم چاپ شد ولی بزودی بدست فراموشی سپرده شد تا اینکه با بازگشت حکومت عدل اسلامی به ایران طاعون زده، دو مرتبه تجدید چاپ شد. حکم قتل احمد کسروی، توسط آیت اله سید ابوالقاسم کاشانی و روح اله خمینی به نواب صفوی تسلیم شد و نواب هم، برادران امامی اصفهانی را مأمور انجام این ترور غیر انسانی نمود. با مرگ کسروی، مجامع مذهبی ایران، ضمن استقبال از ترور او، خواهان آزادی برادران امامی شدند. نجات برادران امامی، قاتلین کسروی و منشی او حداد، از اعدام، با توجه به شخصیت والای کسروی از یکسو و اعتراض شدید مطبوعات و احزاب و روشنفکران به این سادگی ها میسر نبود، ولی دیدیم که با پا در میان گذاشتن آیت اله بروجردی، محمد رضا شاه اسلام



پناه، حکم مرگ را لغو و بهشت را از آن زمان برای خودشان خریدند. جالب اینجاست که در خواست آیت اله بروجردی را، روح اله به شاه تسلیم کرد و پیروزی بزرگی بود برای فدائیان اسلام و کسی که حکم تبرئه را داد یعنی شخص شاه، نمیدانست، روزی او نیز بدست همان هائی که تبرئه شان کرده از پا در خواهد آمد. فعالیت های سازمان فدائیان اسلام بعد جدیدی بخود می گیرد و آن ها، جری تر، دست به تخریب و آدم کشی می زنند، آیت اله ملعون، سید ابوالقاسم کاشانی، چنان گندش را در می آورد، که مدتی، خود را در گلاب دره شمیران مخفی می کند و برای اینکه به او زهر چشمی نخورد در ضمن او را بیشتر بیزند، در ۲۸ خرداد ۱۳۲۳، تحت یک سری عملیات مسخره، نیروهای متفقین او را ربوده و از کشور خارج می کنند و پس از رهنمودهای لازم، او را باز می گردانند.

در احوال سید ابوالقاسم کاشانی، کتاب شیخ مودی که از طرف کانون منتشر خواهد شد، اطلاعات کامل در خصوص او و خیانت هایش پیش چشمان خواننده کتاب می گشاید. در دوران سیاه، سال های ۱۳۳۰-۱۳۲۶ سازمان فدائیان اسلام به رهبری روح اله، کاشانی و نواب صفوی به بیش از ۶۰ فقره ترور دست می زنند که اکثر آن ها توام با موفقیت بوده از آن جمله:

قتل عبدالحسین هژیر، نخست وزیر، در ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ در مسجد سپه سالار

قتل مهندس احمد زنگنه، مدیر عامل سازمان برنامه و وزیر آموزش و پرورش

قتل سبهد حاج علی رزم آرا، توسط خلیل طهماسبی در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹

ترور دکتر حسین فاطمی توسط مهدی عبدخدائی در ۲۵ بهمن ۱۳۳۰

قتل دکتر عبدالحمید زنگنه، رئیس دانشکده حقوق و وزیر فرهنگ توسط

## نصر اله قمی

و جالب اینجاست که پس از هر ترور و تخریب، فدائیان اسلام، هشدار می دهند که اگر یک موز سر قاتل یا قاتلین کم شود، ما چنین و چنان می کنیم. وقتی انسان با عدم قاطعیت زمامداران اسلام پناه!! مواجه می شود، این تصور در ذهنش پیش می آید که سقوط شاه و دستگاه سلطنت اجتناب ناپذیر بود. از قدیم گفته اند؛ خلائق هر چه لایق و خود کرده را تدبیر نیست. کاشانی تا توانست در جبهه ملی شکاف انداخت و طرفداران مصدق را تار و مار کرد. اقدامات کاشانی، موجب شد، که نه فقط از ملی شدن نفت، عایدی نصیب ملت ایران نشود بلکه، نفت و جبهه ملی و حرکت های ضد استعماری یک جا، دود شد و به هوا رفت. اقدامات کاشانی، که خلیل طهماسبی را منجی ملت ایران معرفی کرده بود، به همراه خرد گم کرده هائی نظیر حسین مکی و دکتر بقائی که ترور و تروریسم را تشویق و کشته شدن رزم آرا به ملت ایران تبریک گفتند، موجب آزادی خلیل طهماسبی شد. عقب نشینی های شخص شاه، در مقابل سازمان فدائیان اسلام ادامه می یابد. در سال ۱۳۲۵، روح اله، بار دیگر بحضور شاه می رسد و از او درخواست پول برای ساختن مسجدی آبرومند در قم را می نماید و شاهنشاه اسلام پناه، نیز از بیت المال مسلمین تا آنجا که می تواند به روح اله کمک می کند. آدم وقتی تاریخ چند دهه پیش ایران را می خواند، بی اختیار به آن خدا بیامرز می گوید؛ بخور که حقت بود، آدم این قدر.....

خمینی، با پول اهدائی شاه، مسجد اعظم قم را می سازد ولی قسمت اعظم پول را صرف سازماندهی فدائیان اسلام می کند. روح اله حالا یک فئودال پر قدرت شده است و تعداد خانه هایش در قم به ۴۰ ساختمان رسیده و آبادی هایش به ۱۷ پارچه افزایش یافته است. در آن سال ها، روح اله، کتاب

تحریر الوسلئل را بیزبان عربی نوشت، که در این مورد، شک داریم، چون اگر عربی بلد بود، چند کلمه با یاسر عرفات حرف می زد، نه اینکه عرفات حرف بزند و او اخم کند و یا بربر او را نگاه کند. باید دنبال اصل کتاب گشت و فهمید چه کسی آن را نوشته، انشالله که پای سلمان فارسی به این مسئله باز نشود. این کتاب نیز بعد از انقلاب تجدید چاپ شده و مورد استفاده آیت اله نورالدین کیانوری قرار گرفته و ایشان بر این کتاب نیز تقریراتی منظور و آن را تجزیه و تحلیل کرده اند و این کتاب را کاندید دریافت جایزه ادبی!! نوبل کرده اند.

سال ۱۳۳۲ فرا رسید و مسئله ملی کردن نفت، هم چنان در صدر اخبار آن روزها. آمریکادستش را در دست انگلیس گذاشته و نسبت به مسئله نفت و حل آن بی توجهی نشان می دهد در تمامی شهرها، شلوغی و اغتشاش به چشم می خورد و روزی نیست که مردم موافق و مخالف مصدق بهم نریزند و خونی ریخته نشود.

سر لشگر زاهدی، دکتر مظفر بقائی و سر لشگر مزینی و خطیبی، ترتیب ربودن و به قتل رساندن رئیس شهربانی کل کشور، سرتیب محمود افشار طوس را می دهند. آیت اله کاشانی که دستش در دست زاهدی است برای این که از او رفع ظن شود، او را به مجلس می خواند تا در خانه ملت متحصن شود و جانش در امان باشد. ماجراها و حوادث این سال آنقدر زیاد است که خود نیاز به کتابی مستقل دارد. لذا، بخاطر اینکه از اصل مطلب یعنی قصه دیو مقدس، دور نشویم، تنها فهرست وار به آن ها اشاره ای خواهیم داشت.

در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲، شاه معرمانه، فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب سر لشگر زاهدی را به نخست وزیر صادر و خود و ثریا، راهی رامسر می شوند و از آن جا به بغداد و سپس به روم می روند. زاهدی با سرهنگ امیر قلی

ضرغام، معاون لشگر اصفهان ملاقات نموده و از او می خواهد، در صورت نیاز، برای کودتا، قوای خود را به تهران بفرستد و ضرغام نیز پاسخ مثبت می دهد و عین همین ماجرا، در کرمانشاه با سرهنگ تیمور بختیار تکرار می شود. یک روز مانده به کودتای ۲۸ مرداد، آیت اله کاشانی از مصدق می خواهد تا از صحنه سیاست مملکت کنار برود و مصدق که بر موج احساسات مردم سوار بود پاسخ می دهد؛ مردم پشتیبان من هستند و از هیچ قدرتی کاری ساخته نیست. ۲۸ مرداد فرا می رسد و کسانی که تا ظهر فریاد می زدند، زنده باد مصدق، یا مرگ یا مصدق، بعد از ظهر شعار سر می دهند؛ مصدق موش گرفته بتوشو بدوش گرفته. شامگاه ۲۸ مرداد، حکومت نظامی در تهران مستقر و سرتیب فرهاد دادستان به سرپرستی حکومت نظامی منصوب می گردد. کودتا صورت گرفت و بخاطر خیانت های حزب توده، نظام ایران بسوی یک سیستم، ستم شاهی سوق پیدا کرد. با باز شدن پای آمریکا به ایران، بخت بار دیگر از روح اله و دار و دسته اش بر گشت، اما ندانم کاری های شاه و بی فکری او در مقابل خواسته آمریکا که هوای اسرائیل را در مقابل اعراب داشته باشد، قطب مخالفی علیه شاه باز که از هر نظر به نفع روح اله بود.

جمال عبدالناصر برای تضعیف شاه به کارهایی دست زد که یکی از آن ها، حمایت بی دریغ از روح اله بود و در آن زمان، سازمان فدائیان اسلام، صاحب فرستنده رادیویی شد. برای آگاهی بیشتر، بچه های خویم می توانند به کتاب حسنین هیکل بنام، ایران داستان نا تمام، مراجعه کنند. در سال های بعد از ۱۳۳۰، ساواک روز به روز قوی تر شده، طوری که، بعضی از یاران قدیم روح اله نظیر محمود حلبی که اعتقادی به سرمایه گذاری دراز مدت نداشت، دست به تاسیس سازمان حجیه زد، و سر خودش را با بهائی ها و مبارزه علیه آن ها، گرم می کند و هم چنین، حجت الاسلام محمد تقی فلسفی،

رسماً به خدمت ساواک در می‌آید و سید ابوالقاسم کاشانی هم، ثنا گوی شاه جوان می‌شود. سال ۱۳۳۳ فرا می‌رسد، مذاکرات نفت با کنسرسیوم در دهم مرداد همین سال پایان می‌یابد و موج اعتراض شدیدی از طزف توده‌های مردم را باعث می‌شود.

حالا سید ابوالقاسم کاشانی که از ماهیت و ذات به یوقلمون می‌گوید زکی، رنگ عوض کرده و به صف مخالفین می‌پیوندد. در این سال، عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری به پر و پای او می‌پیچد و بدستور او در اول مهر ماه ۱۳۳۳، پنجاه نفر از ارازل و اوباش دست‌نشانده سازمان فدائیان اسلام به خانه لطفی در خیابان خلیلی دربند می‌روند و او را زیر باران چوب و چماق می‌گیرند. زدن لطفی نیم ساعتی طول می‌کشد و در اینجا، امت همیشه در صحنه، ضمن ضرب و شتم، تمام اهالی خانه، نسبت به غارت کردن اسباب و اثاثیه و انهدام آنان اقدام می‌کنند. لطفی به بیمارستان منتقل و باز طبق معمول، آب از آب تکان نمی‌خورد و آن‌هایی که ترور کرده و می‌کنند، راست راست راه می‌روند و تحت توجهات شاهنشاه اسلام پناه قرار می‌گیرند، کتک زدن یک نفر و غارت خانه او که موضوع مهمی نیست که کسی به آن توجه کند. در این یورش نا جوانمردانه، لطفی چشمش را از دست می‌دهد.

روز بعد از کودتا، در تمام شهر های ایران، حکومت نظامی برقرار شده و سر لشگر زاهدی به شاه تلگراف می‌زند و از او می‌خواهد تا به ایران باز گردد. روز ۳۰ مرداد، شاه به تمامی مردم ایران وعده دموکراسی!! می‌دهد و همین روز، سر لشگر زاهدی در شمیران به ملاقات ابوالقاسم کاشانی رفته تا به او دست‌مریزاد بگوید و از او تشکر کند. به‌مراه زاهدی، دکتر بقائی، حائری زاده، و آخوند شمس قنات آبادی هم افتخار رکاب دارند. روزولت، طراح کودتا ۲۸ مرداد، با شاه ملاقات می‌کند و شاه به او می‌گوید: من تاج

و تختم را از برکت وجود شما دارم!

در آذر ماه ۱۳۳۳، شاه برای صدمین بار مرتکب اشتباه می شود و دستور می دهد در محوطه دانشگاه مسجد بسازند. حالا کدام عقل سالم می پذیرد، در حالی که در چهار چوب مذهب، علم پیشرفتی ندارد و این دو عامل، حکم جن و بسم اله را دارند، کنار هم گیرند. بعد ها دیدیم که مسجد دانشگاه، پایگاه شورش می شود و اولین عکس ها و شعار مرگ بر شاه بر دیوارهای همین مسجد آویزان می گردد. عبدالناصر، هم چنان، هوای روح اله را دارد و فرستنده رادیویی فارسی زبان قاهره، علیه شاه سخن پراکنی می کند. با تبانی عبدالناصر و سازمان فدائیان اسلام، تعدادی حزب الهی در تاریخ ۲۰ آذر ۱۳۳۳، سفارت ایران در دمشق را اشغال می کنند و خواهان دموکراسی !!! از نوع اسلامی آن یعنی ولایت فقیه می شوند، که با دخالت پلیس، غائله پایان می گیرد، ولی سر بزرگ زیر لحاف است، دسیسه پشت دسیسه پیاده می شود، و اینک خارج از ایران، محل تاخت و تاز روح اله و همپالگی هایش قرار گرفته. رادیو قاهره، اخوان المسلمین و سازمان فدائیان اسلام، ترتیب تظاهرات ضد امریکائی و ضد اسرائیلی را در سوریه می دهند که با اعتراض شدید دولت ایران مواجه می شود، ولی کور قاطعیت!

سال ۱۳۳۴؛ با جبهه گیری روحانیون به سر کردگی روح اله و شیخ محمود حلبی، علیه بهائی ها، آغاز می شود. در ماه رمضان همین سال، محمد تقی فلسفی، آخوند ساواکی، در مسجد سلطانی به منبر می رود و به شاه هشدار می دهد که جلوی فتنه انگیزی این فرقه (بهائی) را بگیرد. در تمام شهرستان ها، آخوند ها به منبر رفته و علیه بهائی ها داد سخن می دهند. کار بیخ پیدا می کند، مردم در خیابان های تهران راه می افتند و گروه کثیری بسمت حضیره القدس که مرکز بهائی های تهران بود، آنهم با نیت تخریب و نابودی اعضا آن

به راه می افتند که این بار نیز شاهنشاه اسلام پناه به سررتب تیمور بختیار، فرماندار نظامی، سر لشکر بانمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش دستور می دهند تا آن ها به اتفاق ۶ کامیون سرباز مسلح حضیره القدس را اشغال و خودشان به تخریب و انهدام آن همت گمارند!!! و باعث خستگی امت همیشه در صحنه نشوند که مبادا در حین تخریب خدای ناکرده خاک بخورند و یا خاشاکی به چشم مبارکشان فرو رود. البته در شیراز، کار با تخریب خانه سید علی محمد باب آغاز و دامنه شورش بزودی شهر را فرا می گیرد که با اعمال حکومت نظامی، غائله را می خوابانند. آیت اله بروجردی از نجف، تلگرافی به محمد تقی فلسفی فرستاده و از او تشکر می کند. از این طرف هم، آیت اله سید محمد بهبهانی، حضور شاه رسیده و از اقدام و تخریب حضیره القدس، سپاسگزاری می کند و اجر شاهنشاه اسلام پناه را به حضرت عباس حواله می دهد و اضافه می کند: در مملکت اسلامی امام زمانی شیعه اثنی عشری، چطور دولت اجازه می دهد تا عده ای مشرک و خدا شناس!! فرقه ظاله بهائیت را ایجاد کنند. این مملکت همه اش اسلامی است و هیچ کس حق ندارد، تابع مذهب دیگری باشد!! و شاهنشاه اسلام پناه نیز، ایشان را مورد تفقد قرار داده و به ایشان فرمودند، خاطر جمع باشید، کاری می کنیم تا همواره، حضرت مهدی از ما راضی باشند!!! مبارزه با بهائیان، خون تازه ای در رگ مبارزاتی روح اله، جاری ساخت و بار دیگر در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۴، روح اله، با جمعی از روحانیون، از شاه مصرراً خواست تا او در قلع و قمع بهائیان تا انهدام کامل بکوشد. آبان ۱۳۳۴ نیز، کارنامه فعالیت سازمان فدائیان اسلام، انعکاس از ترور و تخریب دارد. در ۲۳ آبان همین سال، سید مصطفی پسر آیت اله کاشانی که با مرام دو دوزه بازی کردن پدرش مخالف بود، بطرز مشکوکی می میرد و در مراسم ختم او در مسجد سلطانی (امام

خمینی فعلی)، حسین علا نخست وزیر، حضور به هم می رساند. در این وقت مظفر علی ذوالقدر از شاخه فدائیان اسلام خودش را به حسین علا که اینک در شبستان مسجد حضور دارد رسانده و از فاصله نزدیک به او شلیک می کند، گلوله در لوله هفت تیر گیر کرده و خارج نمی شود. مظفر که می بیند، گلوله خارج نشد، با اسلحه بطرف حسین علا حمله و با آن به سر و صورت او می کوبد. او را دستگیر کرده و حسین علا مجروح شده و مسجد را ترک می کند. دولت کمی به خود می آید! و دوزاری کجش می افتد. موج بگیر و ببند شروع می شود و اولین کسی که از سازمان فدائیان اسلام دستگیر می شود، عبدالحسین واحدی فر، معاون سازمان است که او را در اهواز می گیرند. در آذر ماه همین سال، سید مجتبی نواب صفوی به اتفاق دو تن از اعضا سازمان دستگیر می شوند، متعاقب دستگیری نواب، خلیل طهماسبی نیز دستگیر می شود. در این زمان هیچ گونه اعتراضی از جانب روح اله بعمل نمی آید، او به سوراخی در قم رفته و پنهان می شود.

در جلسه دیدار سرتیب تیمور بختیار و عبدالحسین واحدی فر، معاون سازمان فدائیان اسلام، واحدی فر به تیمور بختیار می گوید: اگر یک مواز سر نواب کم شود، تمامی شما ها را می کشیم و تیمور بختیار که تمایل به القاب اسلام پناه و نظایر آن ندارد، اسلحه اش را می کشد و به واحدی فر می گوید: خفه شو بی پدر و مادر، فکر کردی تحت نام خدا و مذهب، هر جنایتی را می توانی انجام دهی و هیچ کس مانع کارت نشود؟ واحدی که قبلاً دیده بود دوستانش رجل مملکت را ترور کرده اند و آب از آب تکان نخورده بود، این بار نیز با خاطر جمعی که رئیس مملکت پشتیبان جنایت های آن هاست، بنای فحاشی را می گذارد و تیمور بختیار که یککاش یک هزارم غیرت او را شخص اول مملکت می داشت، با شلیک پنج گلوله این عضو خطرناک و منفور را به درک



می فرستند. در ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر و سید محمد واحدی فر، در لشکر دوزرهی تیر باران می شوند. کاری که چندین سال پیش و در ابتدای تاسیس سازمان مخوف فدائیان اسلام می بایستی صورت بگیرد. با اعدام افراد مذکور، باز هیچ گونه واکنشی از طرف روح اله خمینی دیده نمی شود. در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۳۴ ابوالقاسم کاشانی بجرم دادن دستور قتل رزم آرا، دستگیر و به زندان لشکر دوزرهی انتقال می یابد. با دستگیری کاشانی، مهره اصلی فدائیان اسلام اگر روح اله باز هم سکوت می کرد، آبرویی برایش باقی نمی ماند، از این رو با دیدن سید محمد بهبهانی که مورد توجه شخص شاه بود، فعالیت برای آزادی کاشانی را شروع کرد. دولت کاشانی را محدود و خانه نشین می کند و از این شیخ تا بکار تا هنگام مرگش در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۴۰ دیگر اقدام حادی نمی بینیم. در تاریخ اشاره شده کارنامه ننگین ۸۰ سال زندگی پر از نکبت و مملو از خیانت سیدی بسته می شود که بعد ها در زمان خمینی از او بعنوان اسطوره مقاومت!! یاد می شود. گفتیم که در سال های اول دهه ۱۳۳۰، ساواک قدرتمند بود ولی هر چه به سال های آخر این دهه نزدیک می شویم، بنا به علی که در زیر بر خواهیم شمرد، از قدرت ساواک کاسته می شود، تا جایی که در سال ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰، ترس سازمان ها و گروه های سیاسی مخفی، ریخته و آن ها بار دیگر راه مبارزه علنی با رژیم شاه را از سر می گیرند. و در این میان، روح اله، خودش را آماده می کند تا با گرفتن بهانه ای، الم شنگه بر پا کند. وظیفه اصلی ساواک که عهده دار امنیت کشور و اداره کننده اطلاعات آن و مراقبت از مصالح مملکت بود، به رده های دوم و سوم نزول پیدا کرده و ساواک به ترخیص کالا از گمرکات و خرید و فروش سهام کارخانجات و ساختن شهرک و قاچاق مواد مخدر اشتغال می یابد. ساواک به خواب رفته

بود و جوانان فوج فوج به اسلام عزیز گرایش پیدا می کردند و از کمونیست فاصله می گرفتند. شروع سال ۱۳۴۰، مصادف با فوت آیت اله بروجردی است. روح اله حالا یکه تاز میدان مذهبی - سیاسی ایران شده است. علیرغم آنکه مقام رهبری متوجه آیت اله حکیم است. ساختن فیلم حضرت محمد توسط مصطفی آکاد، کار گردان هالیوود، بهانه بدست روح اله می دهد و او هیا هو راه می اندازد که مقدسات ما لگد مال شد!! حیثیت اسلام بیازی گرفته شد!! نا مسلمانان آرتیست، چطور می توانند نقش بزرگان اسلام را بازی کنند؟ خدا به ملل مسلمان دنیا رحم کند اگر این فیلم به نمایش در آید. این بار بر خلاف انتظار، دولت موضع قاطعی در مقابل او گرفته و می گوید: ساختن این فیلم هیچ ارتباطی به ما ندارد. جائیکه علمای تسنن، با آن مخالفت ندارند و فیلم نامه آن را دانشگاه الازهر مصر مرور کرده و تنها شرط آن ها هم این است که کسی نقش محمد و علی را بازی نکند و هر وقت که خواستند محمد را نشان بدهند، شتری را نشان دهند و هر موقع نوبت به علی رسید، سمبل رحم و شفقت او را یعنی ذوالفقارش را نشان دهند، بنا بر این دولت ایران نه سر پیاز است نه ته پیاز، ما که کاسه داغ تر از آش نیستیم و دایه مهربان تر از مادر، و دیدیم که فیلم محمد ساخته شد و در ایران نیز به کرات به نمایش در آمد. روح اله که از بابت فیلم محمد، کاری پیش نمی برد، منتظر بهانه دیگری است که آن هم دست می دهد. دولت بنا به ضرورت و نیاز اهالی قم، تصمیم به تاسیس سینما در قم می گیرد. روح اله باز آتش بیار معرکه شده و طوماری با امضای صد ها نفر طلبه مبنی بر این که تاسیس سینما در قم، مصادف با اشاعه فحشا و فساد است و سینما، اسلام را ریشه کن می کند و تقدس شهر قم را می گیرد، تنظیم و طومار را به رئیس شهربانی قم می دهد و از او می خواهد تا از لکه دار شدن!! شهر مقدس قم خود داری کند.

هیاهوی روح اله به جایی نمی رسد و دولت با سرمایه خصوصی یکی از اهالی قم، سینما دروازه طلائی را می سازد و این سینما، پیش از انقلاب توسط طلبه های فیضیه به آتش کشیده شد.

علی امینی دست بکار پیاده کردن طرح اصلاحات ارضی میشود، در این طرح مقرر می شود که دولت زمین را از مالکین خریده و بهای آن ها را ده ساله پردازد و از طرفی به اقساط ۵۰ ساله در اختیار کشاورزان قرار دهد، با تصویب قانون اصلاحات ارضی در ۲۰ دیماه ۱۳۴۰ اگر به روح اله کارد می زدند، خونش در نمی آمد. تکلیف ۱۷ آبادی او چه می شد، او نمی توانست بیش از یک ده شش دانگ داشته باشد، نه این اصل، مغایر اسلام و مالکیت در آن است. علم مخالفت را بر می دارد ولی در مقابل او سردار فاخر حکمت ایستاده است و فاخر می گوید: قانون در دوره نوزدهم به ترتیبی به تصویب رسیده که مطابق قانون شرع است ولی گوش روح اله به این حرف ها بدهکار نیست و با دسیسه او و مالکان عمده، بهمن ۱۳۴۰، اکثر دانشگاه ها و دبیرستان ها، دستخوش اغتشاش می شوند، زد و خورد بین پلیس و دانش جوان و دانش آموزان مجروحین بسیاری بجا می گذارد، تظاهرات از چهار دیواری دانشگاه و مدارس بیرون آمده و در میدان بهارستان بر اثر تیراندازی پلیس، یک دانش آموز کشته می شود. در تاریخ ۱۶ مهر ماه ۱۳۴۱، مجلس با تصویب لایحه جدید تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی که در آن قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف و بجای سوگند به قرآن به کتاب آسمانی بسنده شود و در ضمن به زنان حق رای داده می شود. بهانه بزرگی به روح اله می دهد. او دست روی لایحه می گذارد که چرا اولاً به زنان حق رای داده شده، در کدام مرحله از حیات اسلام عزیز به زنان حق رای داده شده است که این بار داده شود، مگر حضرت خدیجه، که زن پیغمبر

عظیم الشان ما بود حق رأی داشت؟ مگر فاطمه زهرا حق رأی داشت که حالا ضعیفه های ما داشته باشند!!! چرا قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان باید حذف شود. این مملکت اسلامی است و تمام رای دهندگان باید مسلمان باشند. روح اله، لایحه مذکور را تجاوز به اساس قرآن و کلام محمد و الغای مذهب اسلام توجیه و تفسیر می کند (صفحه ۱۴۲ کتاب نهضت امام خمینی) او صراحتاً می گوید: شاه می خواهد تا پست های حساس مملکت را بدست اقلیت ها بسپارد که این اقلیت ها، نقش ستون پنجم را در کشور های اسلامی بازی می کنند (کتاب نهضت امام خمینی) روح اله، اقلیت های مذهبی در ایران را به خیانت و جاسوسی و بیگانه پرستی محکوم می کند. او در بیانیه خود اعلام می دارد که شاه با آزادی دادن به زنان، خواب تازه و خطرناکی برای اسلام عزیز و ملت ایران دیده. روح اله، آزادی زنان ایرانی را به غوطه خوردن زنان در منجلاب فساد و فحشا تعبیر می کند. در صفحه ۱۰۰ کتاب نهضت امام خمینی می خوانیم این زمان (زمان تصویب لایحه ایالتی) سختترین، ناگوارترین و رنج بارترین دوران زندگی امام خمینی به غیر از دوران نوجوانی اش است. همان روزهای سیاه و نکبت باری که ضربه های توان فرسا بر اسلام وارد می آمد و خطرات خانمان سوزی را که اساس اسلام عزیز را تهدید می کرد و او آن ها را می دید و رنج می برد!! مخالفت روح اله با یاری آیت اله شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی، کار خود را کرده و دولت را مجبور به عقب نشینی می سازد که بازم بنازیم به قاطعیت هیئت دولت و شخص اول مملکت. عقب نشینی دولت از روح اله، در بین قشریون و خرد گم کرده های آن روز، بستی می سازد. شریعتمداری و گلپایگانی که عقب نشینی دولت را می بیند، دستور به آیین بستن قم می دهند ولی روح اله، مارمولک تر از آن هاست و با لغو چراغانی، می خواهد که

دولت رسماً، لایحه مذکور را اعلام دارد این بار نیز دولت، با درج در روزنامه‌ها لغو تصویب نامه‌ها را به اطلاع عموم می‌رساند و اضافه می‌کند، خیلی ببخشید، نفهمیدیم!! دیگر تکرار نمی‌شود! شرایط از هر نظر به نفع روح اله تمام می‌شود و او روز به روز جری‌تر شده و ناگهان القاب و پیش‌بند و پس‌بندی است که به او می‌چسبد حالا او شده؛ حضرت آیت اله عظمی، حاج آقا روح اله خمینی. می‌خواستم از این بحث بگذرم و دنباله قصه دیو مقدس را ادامه دهم، ولی دلم نیامد متن تلگراف اول شاه را به آیت اله گلپایگانی برایتان باز گو نکنم، خیلی مطلب در آن نهفته است و خیلی قاطعیت!!

۲۳ مهر ماه ۱۳۴۱: کاخ سعادت آباد - قم

جناب مستطاب حجت الاسلام گلپایگانی (شاه آن موقع نمی‌دانست که گلپایگانی آیت اله است نه حجت الاسلام) دامت افاضاتهم. تلگراف جناب عالی واصل شد و از ادعیه خالصانه‌ای که اظهار داشتید، خوشوقتی و امتنان داریم. پاره‌ای از قوانین که از طرف دولت صادر می‌شود، چیز تازه‌ای نیست و یاد آور می‌شویم که ما بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا هستیم. ضمناً توجه جناب عالی را به وضعیت زمانه و تاریخ و هم‌چنین به وضع سایر ممالک دنیا جلب می‌نمائیم، توفیقات جناب مستطاب را در ترویج اسلام و هدایت عوام خواهانیم. شاه

ملاحظه فرمودید، بجای قاطعیت، که مردک پیروز چی می‌گی، مگر، در زمان محمد و چهارده قرن پیش زندگی می‌کنیم و یا اصلاً این ... خوربها بتو نیامده، پول یا مفت را بگیر و صرف خانم بازی و تریاک کشی کن و .... نه اینکه ما در حفظ شعائر کوشا هستیم و توفیق جناب‌عالی را در هدایت عوام، خواهانیم. همگام با تحریکات روح اله، نهضت آزادی هم که می‌خواست از او عقب نماند، طی اعلامیه‌ای تصویب نامه دولت را به باد استهزا می‌گیرد و

از آن به شدت انتقاد می کند که چرا به زبان حق رأی داده شده است.

انقلاب سفید با پشتیبانی امریکا، در ایران پیاده می شود، اصلاحات ارضی، مالکین و خان ها را به شورش وا می دارد، اولین واکنش آن ها در استان فارس به چشم می خورد و تفنگچی های خان ها، آماده مواجهه با مامورین اصلاحات ارضی و قوای دولتی می شوند. در استان فارس، حکومت نظامی اعلام می شود و اصلاحات ارضی، اولین قربانی اش را می گیرد. در ۲۲ آبان ۱۳۴۱، مهندس ملک عابدی، رئیس اصلاحات ارضی فیروز آباد فارس، بقتل می رسد. در ۲ بهمن ۱۳۴۱، اعلامیه روح اله مبنی بر تحریم رفتارندم و مخالفت با انقلاب سفید و اصلاحات ارضی در تهران و بسیاری از شهرستان ها بخش می شود. بمحض انتشار اعلامیه روح اله، تظاهرات گسترده ای تهران را فرا می گیرد. بازار تعطیل می شود و مردم، بدون اینکه بدانند برای چه، کار را تعطیل کرده اند به خیابان ها می ریزند و اگر کسی از آن ها می پرسید برای چه به خیابان آمده اید؟ گنگ نگاه می کردند و در نهایت می گفتند: آقا (روح اله) گفته اسلام در خطر است، ما آمده ایم تا اسلام را حفظ کنیم!! و کسی نبود تا به آنها بفهماند؛ نه جانم، شما ها آمده اید تا منافع آخوند جماعت را حفظ کنید، اسلام بهانه است. عده ای به خانه آیت اله خوانساری می روند، و او نیز جلوی سنبل تظاهر کنندگان راه می افتد، در خیابان بوذرجمهری، آیت اله بهبهانی نیز به جمع تظاهر کنندگان می پیوندد و فلسفی نیز، سخنان تندیه علیه رفتارندم بیان می کند. بنا می شود تا تظاهر کنندگان بعد از ظهر در مسجد سید عزیز اله اجتماع کنند. مردم به مسجد رفته و پلیس وارد عمل می شود. زد و خورد آغاز و دامنه اغتشاش از بازار تا دانشگاه را در بر می گیرد. معلمین زن، بعنوان اعتراض به خواسته آخوند ها از زفتن به کلاس درس خود داری می کنند و تظاهراتی را نیز راه می اندازند. در قم،

اوضاع شلوغ تر از تهران است. از بامداد روز سوم بهمن، شهر قم وضع غیر عادی دارد. اصناف و کسبه، مغازه‌های خود را تعطیل کرده و به رهبری روح‌اله به خیابان‌ها ریخته‌اند. در خیابان آستانه بین تظاهر کنندگان و پلیس، درگیری شدیدی رخ می‌دهد که منجر به فرار مامورین پلیس می‌شود. پس از فرار شهربانی، ارتش وارد کارزار می‌شود. روز بعد، یعنی چهارم بهمن ۱۳۴۱، شاه وارد قم می‌شود و در صحن حضرت معصومه سخنرانی می‌کند و می‌گوید: بساط مفت خوری را در ایران بر چیدیم و از ارتجاع سیاه، بیش از مخربین سرخ‌کینه دارم. امروز، ما سک‌ها برداشته شد و قیافه‌های حقیقی نشان داده شد، سر مشق حکومت ایده‌آلی این حضرات، حکومت مصر است. می‌گویند ارتش نمی‌خواهیم، ولی همین حکومت مصر، متجاوز از هزار میلیون دلار اسلحه خریده و یا بنا به قول این آقایان (منظور شاه، گلپایگانی، مرعشی، شریعتمداری و روح‌اله است) ارتش را منحل کنیم. ما پانزده میلیون دهقان را صاحب زمین کردیم ولی رهبر آقایان، یعنی عبدالناصر، ۱۵ هزار زندانی سیاسی دارد، نه مجلسی، نه انتخاباتی. واکنش شاه تنها در حد سخنرانی فوق خلاصه می‌شود. او بجای این که، همان موقع دستور دهد تا دور فیضیه را دیوار بکشند و آن را تبدیل به خوکدانی کنند و چند تا ملای بی‌مصرف مفت خور را از روی زمین محو کند، به برخورد دیپلماسی متوسل می‌شود. همزمان، در تهران، نهضت آزادی طی اعلامیه انقلاب سفید را توطئه و خیانت شخص شاه، علیه مصالح مملکت عنوان می‌کند و متعاقب این اعلامیه، آیت‌اله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان و دکتر ید‌اله سجابی، دستگیر و زندانی می‌شوند. زنان به پای صندوق‌های رای می‌روند و شاه می‌گوید: آن چه روی داد، انقلابی بزرگ، قانونی و مقدس است و ما به همت شما، مملکتی خواهیم ساخت تا با پیشرفته‌ترین ممالک برابری کند. اما روح‌اله بیکار ننشسته و طی

اعلامیه ای در ۱۱ اسفند ۱۳۴۱، خاطر نشان می سازد که: چون دستگاه حاکم می خواهد با تمام کوشش بهدم احکام ضروریه اسلام قیام و بدنبال آن مطالبی است که اسلام عزیز را بخاطر می اندازد، لذا این جانب، عید نوروز (۱۳۴۲) را به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل اله تعالی فرجه جلوس می کنم و به مردم اعلام خطر می کنم. مقتضی است که حضرات آقایان نیز همین رویه را اتخاذ کنید تا ملت مسلمان از مصیبت های وارده بر اسلام و مسلمین اطلاع حاصل کنند.

سال ۱۳۴۲ از راه می رسد، سالی که آستن حوادث مهم در تاریخ پرفراز و نشیب معاصر ایران است. بمحض تحویل سال در قم، اعلامیه روح اله، بین مردم پخش می شود و روز دوم عید، مدرسه فیضیه اقدام به برپائی مراسم عزاداری در خصوص شهادت امام صادق می کند. در اواسط مجلس عزاداری مامورین امنیتی وارد مدرسه می شوند و از مردم می خواهند تا مدرسه را ترک کنند ولی طلاب مدرسه با سنگ و آجر به مامورین حمله و مامورین نیز به مقابله می پردازند که در نتیجه تعدادی از طلاب کشته می شوند. همه چیز بر وفق روح اله پیش می رود، عین همین ماجرا در مدرسه طالیه تبریز اتفاق می افتد. روح اله بقدری غذای تبلیغاتی دارد که نمیداند چطور آن ها را هضم کند. روح اله در اعلامیه ای حمله مامورین امنیتی را نظیر حمله مغول می داند و بعد ها، خود چنان کرد که روی چنگیز خان و حجاج و پول بوت را سفید. آیت اله حکیم، طی تماس با روح اله، از او می خواهد تا بعنوان اعتراض، خاک ایران را ترک کند و به عتبات برود، ولی روح اله به ساده لوحی این آخوند خندیده و در پاسخ او می گوید: هفده پارچه آبادیم را دولت گرفته، حالا چهل خانه ای که در قم دارم و حاصل یک عمر تلاش!! من است، بگذارم از ایران بروم و در خارج در فقر و نکبت زندگی کنم. در ضمن اگر ما میدان را



خالی کنیم، اسلام عزیز نابود خواهد شد و امام زمان از ما نا راضی!!  
 محرم سال ۱۳۴۲ با اعلامیه زیر که توسط روح اله، صادر گردید، آغاز  
 می شود:

از روح اله خمینی به کلیه منبر روندگان و روضه خوانان:

۱. مصیبت های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت را یاد  
 آور شوید

۲. خطرات اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید (این مورد، خواست  
 عبدالناصر از روح اله است)

۳. خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی امیه نیست، این را، یاد آور شوید  
 در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ بمناسبت عاشورا، روح اله، در مدرسه فیضیه، نطق تسدی  
 علیه شاه بشرح زیر بیان می دارد:

الان عصر عاشورا است، گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم،  
 این سوال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه، تنها با  
 حسین سر جنگ داشتند و آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در  
 روز عاشورا، نسبت به زنهای بی پناه و اطفال بی گناه مرتکب شدند. زنان و  
 کودکان چه تقصیری داشتند، طفل شش ماهه حسین چه کرده بود (گریه  
 حضار) همین سوال اینجا مطرح می شود، اگر دستگاه جبار ایران با مراجع  
 سر جنگ داشت، با علمای اسلام مخالف بود، به قرآن چکار داشتند، به  
 مدرسه فیضیه چکار داشتند، به طلاب علوم دینی چکار داشتند به سید ۱۸  
 ساله، چکار داشتند (گریه حضار) سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود (گریه  
 شدید حضار) به این نتیجه می رسیم که این ها با اساس، کار دارند، با اساس  
 اسلام و روحانیت مخالفند، این ها نمی خواهند این اساس موجود باشد.  
 اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی خواهد در این

مملکت احکام اسلام باشد. (تمام مطالبی که عبدالناصر به روح اله دیکته کرده بود او بیان می داشت) اسرائیل نمی خواهد مدرسه فیضیه باشد، این مدرسه را بدست عمال خود کویید، ما را می کویید، شما ملت را می کویید، اسرائیل می خواهد اقتصاد شما را قبضه کند، اسرائیل می خواهد تجارت و زراعت شما را از بین ببرد، می خواهد ثروت ها را تصاحب کند، قرآن سد راه اسرائیل است، اسرائیل می خواهد آن را از بین ببرد، طلاب علوم دینی سد راه اسرائیل هستند، آن ها باید کشته شوند، از پشت بام پرت شوند، سر و دست آن ها شکسته شود. شما اهالی قم، ملاحظه فرمودید آن روز که رفرا ندم غلط، آن رفرا ندم مفتضح انجام گرفت، گفتند که مفت خوری تمام شد، پلو خوری تمام شد، آیا این طلاب علوم دینی که تمام عمرشان را در این حجره های تنگ می گذرانند و ماهی ۴۰ تا صد تومان بیشتر ندارند مفت خورند؟ آیا ما مفت خوریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی از دنیا می رود، همان شب آقازاده هایش شام ندارند!!! که بخورند (گریه شدید حضار) (توضیح اینکه شیخ عبدالکریم حائری یزدی ثروتی بمراتب بیشتر از روح اله داشت) و یا مرحوم بروجردی وقتی از دنیا می رود ۶۰۰ هزار تومان قرض!! باقی می گذارد. باید ملت قضاوت کند که مفت خور کیست. من به تو نصیحت می کنم ای آقای شاه، ای جناب شاه، از این اعمال و رویه دست بردار، من نمی خواهم تو مثل پدرت بشوی. از روحانیت بشنو، از علمای اسلام بشنو، این ها صلاح ملت را می خواهند!، این ها صلاح مملکت را می خواهند. اسرائیل بدرد تو نمی خورد، بدبخت، بیچاره، چهل و پنج سال از عمرت میره، یک کمی تامل کن، کمی عبرت بگیر، عبرت از پدرت بگیر. آیا روحانیت حیوان نجس است، اگر ما ها نجسیم، پس چرا این ملت، دست ما را می بوسند. چرا ملت از آب آفتابه ما خودشان را تبرک می کنند. (گریه حضار) آیا روحانیت و

اسلام ارتجاع سیاه است، لکن تو مرتجع سیاه، انقلاب سفید کردی، چه انقلاب سفیدی کردی، چرا اینقدر می خواهی مردم را اغفال کنی، چرا آن ها را گول می زنی. آقای شاه، اگر تو یهودی هستی، بگو تا دستور بدهم از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند....

۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ساعت ۳ صبح، ده ها، کماندو چتر باز و سرباز گارد، خانه روح اله را محاصره می کنند، روح اله دستگیر و بلافاصله به تهران منتقل می شود. با شنیدن خبر دستگیری روح اله، مردم به خیابان ها ریخته و بار فروشان تهران به رهبری طیب حاج رضائی، مسلح به چوب و آهن و کارد، راه پیمائی خود را آغاز و در سر راه خود، هر چه بانک و سازمان دولتی و اتوبوس های شرکت واحد را می بینند تخریب و به آتش می کشند چند کتاب خانه مورد هجوم و غارت قرار می گیرد هم چنین سازمان فرهنگی ایران و آمریکا به آتش کشیده می شود به اضافه کارخانه کوکا کولا و باشگاه ورزشی شعبان جعفری در پارک شهر. از طرفی، تعدادی از مردم ورامین در حالی که کفن پوشیده اند بسمت تهران حرکت می کنند و در سر پل باقر آباد، مامورین به سمت آن ها، آتش گشوده و در نتیجه تعدادی از آنان کشته می شوند. در تهران و شمیران حکومت نظامی برقرار می شود و عبور و مرور از هشت شب به بعد ممنوع می گردد. دامنه شورش به سایر شهر ها نیز کشیده می شود و در شیراز و قم حکومت نظامی برقرار می شود.

پس از دستگیری روح اله، آیت اله طباطبائی نیز دستگیر و آن ها را به زندان قصر انتقال می دهند. در جریان بلوای ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲، جمع کسانی که توسط نیروهای امنیتی، دستگیر شدند، ۴۱۸ نفر گزارش شده است. موج دستگیری دیگر آیت اله های ریز و درشت شروع می شود، در شیراز آیت اله محلاتی، و سید مهدی دستغیب باز داشت می شوند. آیت اله میلانی، عمل

روح اله را حسین گونه منظور داشته و شاه را به یزید تشبیه می کند. در روز ۴ تیر ماه ۱۳۴۲ روح اله از زندان قصر به پادگاه عشرت آباد انتقال می یابد و در این ماه است که طیب حاج رضائی بار فروش دستگیر می شود. بغیر از روح اله، آیت اله قمی و آیت اله محلاتی، تمامی آخوند های دیگر آزاد می شوند. در بین مردم زمزمه تبعید روح اله می پیچد، از این رو آیت اله میلانی، اعلامیه شدیدی علیه دولت انتشار می دهد و در آن اعلامیه متذکر می شود که ملت ایران به هیچ وجه با تبعید شخصیتی مثل روح اله خمینی موافقت نخواهد کرد. در ۱۱ مرداد ۱۳۴۲ سر لشگر پاکروان رئیس ساواک، در پادگان عشرت آباد بیدار روح اله رفته و حکم آزادی او را بدستش می دهد. سرهنگ مولوی، روح اله و آیت اله قمی را به داودیه قلهک برده و پس از زمان کوتاهی، آیت اله محلاتی هم به آن ها ملحق می شود. دادگاه نظامی ویژه، رسیدگی به پرونده طیب حاج رضائی، غلامرضا قائنی، امیر کریم خانی، جاج اسمائیل رضائی و فضل اله ایزدی سلحشور را پایان رسانده و تمامی آن ها را محکوم بمرگ می کند. در دادگاه تجدید نظر، تنها طیب حاج رضائی و اسمائیل رضائی به اعدام محکوم و باقی به حبس های طویل المدت محکوم می شوند.

با تصدی پست نخست وزیری، توسط حسنعلی منصور، بلافاصله روح اله در روز ۱۷ فروردین ۱۳۴۳ آزاد و به قم مراجعت می کند. استقبال مردم قم از روح اله چنان است که به او احساسی دست می دهد که با پشتیبانی این مردم همیشه در صحنه می توان جلو شاه ایستاد. با اعطای مصونیت قضائی به مستشاران آمریکائی، بهانه جدیدی بدست روح اله می افتد و او در مجلس جشنی که بمناسبت زاد روز فاطمه زهرا تشکیل یافته بود، نطق بسیار تندی علیه این لایحه نموده و شاه را محکوم به خیانت به اسلام و ملت ایران می نماید.

به گوشه هائی از نطق خمینی در این جا اشاره ای داریم:

قلب من در فشار است، خوابم کم شده است (گریه حضار) چه وقت مرگ پیش می آید (گریه شدید حضار) ایران دیگر عید ندارد، عید ایران را عزا کردند، استقلال ما را فروختند، عزت ما پایکوب شد، عظمت ایران از بین رفت (گریه حضار) عظمت ارتش ایران پایکوب شد. قانون به مجلس برده اند، ما را ملحق کردند به پیمان وین. تمام مستشاران آمریکا با خانواده هایشان از هر گونه جنایتی که بکنند مصون هستند (منظور روح اله این است که اگر مستشاران جنایت بکنند از مجازات مصون هستند نه این که از جنایت مصون باشند).

اگر نوکر آمریکائی، یا یک آشپز آمریکائی، مرجع تقلید شما را وسط بازار ترور کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد (گریه حضار) دادگاه های ایران حق محاکمه او را ندارند. این ها این کار را کردند که وام بگیرند، ایران خودش را به دلار فروخت، استقلال، فروخته شد، ما مستعمره شده ایم. روحانیون با این مصائب چکار کنند، عرض خود را به کدام مملکت برسانند. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد؛ این ملت یک روز اسیر انگلیس و یک روز اسیر آمریکا باشد اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد دختر و پسر در آغوش هم کشتی بگیرند، چنان که در شیراز شده است. اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد: دختران عفیف مردم در مدارس، زیر دست جوان ها باشند و زنان را بمدارس پسرانه و مردان را به مدارس دخترانه بفرستند و فساد راه بیندازند (گریه حضار) (ملاحظه فرمودید، سخنان روح اله از اعاده کاپیتولاسیون به مدارس دخترانه و پسرانه و کشتی گرفتن دختران با پسران رسید). اگر نفوذ روحانیون باشد؛ تو دهن این دولت می زند، تو دهن این مجلس می زند، و کلا را از مجلس بیرون می ریزد. آقایان من اعلام خطر می

کنم، ای سیاسیون ایران من اعلام خطر می‌کنم... ای سران اسلام، به داد اسلام برسید، ای علمای نجف به داد اسلام برسید، ای علمای قم به داد اسلام برسید (گریه شدید حضار) فراش آمریکائی، مکانیک آمریکائی مصونیت دارد و لی علمای اسلام، وعاظ اسلام در تبعید و زندان بسر می‌برند و ... روح اله پس از ادای سخنرانی مجلس را ترک گفته و به خانه می‌رود و در ساعات اولیه بامداد ۱۳ آبان ۱۳۴۳، عده ای کماندو و چتر باز، روح اله از رختخوابش بیرون کشیده به تهران منتقل و پیش از طلوع خورشید او را با یک هواپیما به ترکیه تبعید می‌کنند. سید مصطفی پسرش را هم دستگیر و به زندان قزل قلعه تهران انتقال می‌دهند. همان روز ساواک اعلامیه ای بشرح زیر منتشر می‌سازد: طبق اطلاع موثق و شواهد و دلائل کافی چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شد. لذا از تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید.

پس از تبعید روح اله، حوزه های مذهبی بمدت یک ماه تعطیل و پس از یک ماه بکار خود ادامه دادند. سید مصطفی پسر روح اله، پس از ۵۷ روز که در حبس می‌ماند، آزاد و به قم مراجعت می‌کند. امت همیشه در صحنه از او استقبال شایانی بعمل آورده که موجب می‌شود، ساواک او را بلافاصله دستگیر و پیش پدرش بفرستد. سال ۱۳۴۳ با تمام ماجراهایش به پایان نرسیده که اتفاق بزرگی رخ می‌دهد. حسنعلی منصور نخست وزیر، بدست محمد بخارائی عضو برجسته سازمان فدائیان اسلام که ساواک تصور می‌کرد آن را ریشه کن کرده، بقتل می‌رسد. با قتل منصور، افراد بسیاری از سازمان فدائیان اسلام دستگیر می‌شوند. در این خصوص، می‌توانید به کتاب اخوان المسلمین و فدائیان اسلام از سری انتشارات کانون مراجعه فرمائید.

روح اله و پسرش بمدت یک سال و ده روز در آنکارا می مانند و در این مدت هیچ گونه فعالیتی از آن ها به چشم نمی خورد و جو ضد آخوندی ترکیه پس از آتاتورک، مجال هیچ گونه حرکتی را به پدر و پسر نمیدهد. تنها فعالیت آن ها این بود که علمای قم و امام موسی صدر را واسطه کرده تا شاه اجازه دهد آن ها از آنکارا به نجف یا کربلا بروند و چون شاه و ساواک به هیچ وجه نمیدانستند که چه فرقی است بین آنکارا و نجف، با این درخواست موافقت نموده و روح اله همراه پسرش راهی نجف شدند و این یکی از بزرگترین اشتباهات شاه بود که در طول زندگی پر خطایش از او سر زد. و بنا به قول ظریفی؛ هشت پای محبوب در برکه آنکارا، راه به اقیانوس نجف باز کرد. اگر سران ساواک یک جو شعور داشتند، اجازه نمی دادند تا روح اله از ترکیه خارج شود و به قلب دنیای تشیع برود، اگر آن ها شعور داشتند روح اله را به جایی می فرستادند تا عرب نی بیندازد، نه اینکه او را درست در قلب آشوب دنیای اسلام قرار دهند. در ضمن یک سال و اندی از تبعید روح اله گذشته و آب ها از آسیاب افتاده بود، نمی شد بابر پائسی یک تصادف ساختگی و یا دادن چند صد لیر به یک ترک او را به درک واصل نمود. بهر حال روح اله در تاریخ ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۴ وارد نجف شد و طبق موافقت های بعدی خانواده اش هم به او ملحق شدند. روح اله بمحض اینکه در نجف مستقر شد، شروع به نوشتن ولایت فقیه نمود.

البته در بی سوادی روح اله هیچ شکی نداریم و عده ای معتقدند که روح اله، کتاب ولایت فقیه را از روی نوشته های امام موسی صدر و کاشف الغطا رو نویسی نموده و تلویحاً، خود را نماینده خدا در روی زمین دانسته است. در آن سال ها، لبنان جولانگاه امام موسی صدر بود که سالیان پیش از طرف آیت اله بروجردی به آن دیار عزیمت نموده و آن جا مستقر شده بود. صدر پس از

زمانی کوتاه، جانشین امام شرف الدین، رهبر شیعیان لبنان می شود و در سازمان بخشیدن وضع شیعیان می کوشد و از این رو معروف می شود، بطوری که مورد توجه سران منطقه و حتی شخص شاه قرار می گیرد. از اقدامات صدر، تاسیس سازمان نظامی جنبش امل می باشد که از مدعیان کسب قدرت در لبنان آشوب زده است. روح اله، وقتی قدرت صدر را می بیند، خودش را به او نزدیک می کند، طوری که خواهر زاده امام موسی صدر را برای پسر کوچکش سید احمد ملقب به احمد گریان می گیرد. در اواسط دهه پنجاه، روابط بین امام موسی صدر با شخص شاه به سردی می گراید و تمایل او به سمت جنبش های رادیکال بیشتر می شود. روح اله از فرصت استفاده و جوانان مذهبی افراطی را فوج فوج راهی لبنان می سازد تا در اردوگاه های آن جا، تعلیمات نظامی ببینند. سرپرستی اردوگاه های نظامی در آن زمان با کسانی نظیر؛ مصطفی چمران، جلال الدین فارسی، محمد صالح حسینی، محسن رفیق دوست و ابو شریف بود. با باز شدن پای اسلامی ها، گروه های دیگری مثل؛ مجاهدین، فدائیان خلق و سایر گروه های مارکسیستی، راهی اردوگاه های فلسطین، لیبی، سوریه، یمن جنوبی می شوند. در بحبوحه بحران ایران در سال ۱۳۵۷، ناگهان امام موسی صدر در لیبی ناپدید می شود و راه برای خمینی می شود فری وی، چون بسیاری بر این عقیده هستند که اگر امام موسی صدر ناپدید و کشته نمی شد، شانس روح اله در برپائی یک حرکت ضد ایرانی در منطقه میسر نبود، چون موسی صدر اصلاً آدم وطن پرستی بود و چون او متوجه حرکت ها و توطئه های ضد ایرانی می شود، می خواهد که مقابل آن ها به ایستد. تصمیم صدر، توسط جاسوسان خمینی مثل محمد منتظری و جلال الدین فارسی به نجف گزارش می شود و در آن جا فتوای قتل امام موسی صدر توسط روح اله خمینی و قذافی صادر و حکم آن به جلال



الدین فارسی، محمد صالح حسینی و سرهنگ ابوشریده، رئیس سازمان امنیت لیبی ابلاغ می شود.

امام موسی صدر در مسافرت به لیبی که به دعوت قذافی صورت می گیرد، توسط افراد فوق کشته می شود و میدان کاملاً در اختیار روح اله قرار می گیرد. خبر دسیسه فوق و افرادی که در قتل امام موسی صدر شرکت داشتند در روزنامه النهار چاپ بیروت انعکاس می یابد.

حرکت های هیئت موتلفه اسلامی در ایران، لبنان، سوریه و برخی از کشورهای اروپائی و آمریکا شکل جدیدی به خود می گیرد، شبکه بندی و سازمان دهی در سراسر ایران انجام می شود و ساواک هشیار!!! که اینک تنها به غارت کشور می اندیشد نه نگه داری آن، همراه با فساد و خفقان زمینه را برای بروز فاجعه آماده می سازد. در این خصوص بچه های خویم می توانند به کتاب فقدان حاکمیت ملی یا ریشه یابی انقلاب برای کودکان بزرگسال مراجعه کنند. دستورات روح اله از نجف، مستقیماً به آیت اله مطهری در داخل ایران می رسید و او نیز کارها را چنان راست و ریست می کنند که ساواک بوئی نمی برد، هر چند گفتیم، برای ساواک این کارهای پیش پا افتاده، اُفت داشت. ساواک در تحلیل و تجزیه، دسیسه علنی حسینی ارشاد و سازماندهی علی شریعتی ملعون نیز عاجز بود، چه برسد به زیرزیرکی کار کردن آیت اله مطهری. آخوند های زندانی، آموزش های سیاسی را در زندان از زندانی های چپ می دیدند و با اصطلاحات سیاسی آشنا می شدند. متناسب با فعالیت های بی وقفه اسلامیون در داخل و خارج از کشور، حالت ضربه پذیری حکومت و نظام ایران نیز شدید و شدیدتر می شد. و روز به روز در برابر موج بنیان کن تبلیغات مخالفین، ضعیف تر می گشت و هر روز اعتقاد مردم به کارهای مثبت دولت نیز کمتر می شد و آن ها را با شک و تردید و

سوء ظن نگریستند. تامین مالی حرکت های اسلامی که توسط اسناف و بازاریان صورت می گرفت، از هر لحاظ، دست آخوند ها را باز نگه داشته بود و آن ها هر تدارکی که لازم بود چه در داخل و چه در خارج از کشور می دیدند که نمونه ای از آن ها بقرار زیر است:

تامین هزینه آموزش های چریکی افراد اعزام شده به لبنان، لیبی، سوریه و یمن جنوبی با پرداخت پول کلان به رسانه های گروهی و خبر نگاران خارجی.

روح اله با تمام معروفیت و اشتهاری که در نجف و لبنان و حتی محافل سیاسی اروپا و آمریکا داشت تا ۲ سال مانده به انقلاب در داخل کشور، از شهرت یک رهبر بر خوردار نبود و اکثریت مردم از نام او فاصله گرفته و بلوای خرداد ۱۳۴۲ را فراموش کرده بودند. ولی از نیمه سال ۱۳۵۶ به بعد نام او جسته و گریخته در کوی و برزن برده می شود و با مرگ مشکوک سید مصطفی خمینی در هشتم آبان ماه ۱۳۵۶، مجالس ختم و ترحیم و روضه خوانی برای او در ایران دایر می شود و نام روح اله به سر زبان ها می افتد و چنان در خصوص روح اله و شخصیت او سر منبرها، سخن رانده می شود که مردم ندیده و نشناخته و تحقیق نکرده عاشق او می شوند. در این خصوص نقش نهضت آزادی که دولت را مسئول مرگ مصطفی خمینی می داند، نباید از نظر دور داشت.

مجالس ترحیم مصطفی خمینی هنوز داغی خود را از دست نداده بود که مقاله داریوش همایون وزیر اطلاعات با نام مستعار احمد رشیدی مطلق در تاریخ ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات، تحت عنوان: ایران و استعمار سرخ و سیاه، موجب عصبان و اعتراض محافل مذهبی و هواداران روح اله می شود. در این مقاله به روح اله و روحانیون که تقریباً هفتاد هزار می شدند، توهین و ناسزا گفته می شود و نتیجه آن که، حوزه های علمیه و محافل مذهبی مبارزه

علنی خود را علیه دولت آغاز می کنند. پس از انتشار مقاله در روز ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ در قم، راه پیمائی آغاز می گردد و با وارد شدن نیرو های انتظامی به جمع تظاهر کنندگان و درگیری بین دو گروه، عده ای کشته می شوند، همان روز، حوزه علمیه مشهد نیز تعطیل می شود. بنا به شیوه قدیمی، جنازه گردانی شروع می شود و روز به روز بر اغتشاشات افزوده می گردد. در آشفته بازار آن روز ها، وقایع دیگری اتفاق می افتد که دولت را زیر فشار سنگین و غیر قابل تحمل قرار می دهد. طبق فتوای یکی از آخوند های کرمانشاه، در شهر های مشهد، تبریز، و کرمانشاه، معامله با بانک صادرات بخاطر این که سهامداران آن ها بهائی هستند تحریم می شود. متعاقب این فتوا، مردم به بانک ها یورش برده شعبات بانک صادرات را به آتش می کشند. روح اله به مناسبت ۱۹ دی پیام می فرستد که: ۱۹ دی ماه امسال نقطه عطفی است بر جنایات شاه. رحمت خداوند بر مقتولین ۱۵ خرداد ۱۳۴۳ و ۱۹ دی ۱۳۵۶ محرم چه ماه مصیبت زا و چه ماه کوبنده و سازنده است.

آغاز سال ۱۳۵۷ با تحریم نوروز توسط نهضت آزادی و حوزه علمیه قم شروع می شود. از آغاز این سال تا پیروزی فتنه خمینی، روزی نبود که اغتشاشی رخ ندهد و خاطره هفت، چهل و سال گروهی کشته، احیا نشود. وقایع کامل روز های تغییر وضع را در کتاب فقدان حاکمیت ملی یا ریشه یابی انقلاب دنبال کنید.

روز ۱۴ مهر ماه ۱۳۵۷ روح اله از بغداد به پاریس می رود و در نوفل لوشاتو سکونت می کند. پشتوانه تبلیغاتی او دو تراژدی دردناک سینما رکس آبادان و جمعه سیاه یا ۱۷ شهریور میدان ژاله است که هر دو مورد، توسط اعمال او پیاده شده و نفس رژیم پهلوی را می گیرد. در روز های پر آشوب نیمه دوم سال ۱۳۵۷، تنها احساسات حاکم بر عقل و شعور مردم است، بازار شایعات

گوش ها را کر می کند و هر دری وری که از دهان کسی خارج می شود، مثل وحی منزل مورد قبول عامه قرار می گیرد. در گورستان بهشت زهرا، وقتی امعا و احشاء کالبد شکافی شده بیماران را که تنها جهت تشخیص صورت گرفته می خواهند چال کنند، مردم هر کدام تکه ای از آن ها را گرفته، در حالی که به سر و صورت خود می زنند، آن را به حساب ساواک می گذارند که چطور روده نوزادان را در آورده و یا قلب یک نوزاد که بین دو بطن آن ارتباط برقرار است پاره کرده. در محافل علمی طراز اول، استاد دانشگاه تهران، بهنگام سخنرانی داریوش آشوری راجع به علل توقف مشروطه در ایران که در پارک لاله ایراد میشد، بیان می دارد: شاه آن قدر از جوان های ما را کشته و در دریاچه قم انداخته که آب دریاچه قم، ده سانتیمتر بالا آمده!! و یا شایعه پیدا شدن یک گونی ناخن در خانه سرهنگ زیبایی و یا شایعه ۱۵ هزار کشته در میدان ژاله توسط حزب خائن توده که بی بی سی لندن عین آن را به تمام دنیا گزارش نمود. طبق بررسی های مرکز آمار ایران، کلیه کسانی که در جریان انقلاب اسلامی ایران از اول سال ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن همان سال کشته شدند ۹۸۰ نفر بوده ولی بنا به ادعای حزب توده یکصد هزار نفر!!

روح اله به پاریس می رود، رفتن و آغاز فرو پاشی نظام شاهنشاهی است. میز بانان روح اله در پاریس عبارتند از: ابوالحسن بنی صدر، ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده، حسن حبیبی و غضنفر پور. تبلیغات آغاز می شود و بیش از ۳۰۰ عکاس و خبرنگار و ژورنالیست بمدت یک ماه، او را احاطه می کنند. ابراهیم یزدی متن شب نامه های روح اله را می نویسد و در ایران بدون کنترل، شب نامه ها دست به دست می گردد. پاریس برای روح اله بصورت بزرگ ترین تریبون سیاسی دنیا در می آید و نظر کلیه رهبران جهان بسوی او جلب می شود. در پاریس است که به روح اله لقب امام می دهند. انقلاب در داخل با

قدم های سریع جلو می رود و تنها مانع سر راه انقلاب، ارتش شاهنشاهی یا پنجمین قدرت جهان است که آن هم با ظاهر شدن شاه بر صفحه تلویزیون در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ و پوزش خواستن از آخوند ها، تکلیف ارتش را هم روشن می سازد و سند کشور کورش و داریوش را به نعلین و تسبیح و آفتابه تقدیم می دارد.

فرماندهان ارتش هم طی نشستی با ژنرال هایزر آمریکائی، پادگان ها را تسلیم می کنند و آخرین مانع برداشته می شود. تب انقلاب همه را کر و کور کرده است و بازار شایعات داغ داغ. در تاریخ ۵ آبان ماه ۵۷ گزارشی از طرف بی بی سی به تمام دنیا مخابره می شود مبنی بر این که: دیشب (۴ آبان ۵۷) حضرت معصومه به خواب زنی از اهالی قم می آید و بشارت می دهد که تصویر امام در ماه منعکس شده و اضافه می کند که معجزه امام این است که هر کس که لای قرآن را باز کند، در سوره البقره، پشم امام را خواهد یافت. بعد ها، یکی از کارگران مسن و با سابقه نشر ... که بنا به مسائل امنیتی و حفظ جان او از ذکر نام او خود داری می کنیم، قسم می خورد که در سال ۱۳۲۷ یعنی بالغ بر ۵۰ سال پیش، وقتی ما کتاب قرآن مجید؛ منتخب التفسیر فارسی را که به سرمایه نصرت اله شیخ العراقین و خط سید حسین میر خانی از نوشته های مهدی الهی قمشه ای را به زیر چاپ می بردیم، بما گفتند در سوره بقره تمام کتاب ها یک مو قرار دهید تا تبرک شود، شاید شفای درد، درمندی قرار گیرد و بعد ها یکی از همکاران ما عین ماجرا را راجع به قرآن هائی که در سال های ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ چاپ شد بیان داشت و وقتی در سال ۵۷ مردم از لای قرآن مو در آوردند و آن را به حساب ریش مبارک روح اله گذاشتند، متوجه خدعه و نیرنگ کثیف این قوم ظالمین شده، از این رو وظیفه وجدانی خود می دانم تا حقایق را بگویم.

حساب ریش مبارک روح اله گذاشتند، متوجه خدعه و نیرنگ کشیف این قوم ظالمین شده، از این رو وظیفه وجدانی خود می دانم تا حقایق را بگویم. البته برخی از روحانیون نظیر شریعتمداری، خوانساری، قمی، همان موقع کار روح اله را نوعی خدعه و نیرنگ دانسته و آن را در شان اسلام و یک رهبر مذهبی ندیدند و بعد ها دیدیم که روح با سکوت خود، مهر تائید را بر باور های ... مردم ایران زد. روح اله با الهام از پیامبر اسلام که فرموده خدعه و نیرنگ و مکر اگر در راه پیش برد اسلام باشد گناه نداشته بلکه ثواب هم دارد، عمل نمود. بنا بر این ایرادی به کار او نمیگیریم، ایراد متوجه مغز های یخ زده و منجمدی است که زوایای تصویری و نوع کاغذ عکاسی تصویر روح اله را در ماه مشخص می کنند، می باشد.

در تاریخ ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ ساعت یک بعد از ظهر شاه به اتفاق خانواده اش در حالیکه جعبه ای از خاک ایران را زیر بغل دارد و گریه مجالش نمی دهد، سوار هوا پیمای می شود و به سوی سر نوشت غم انگیزش پرواز می کند و دیو مقدس در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، پس از ۱۵ سال دوری از وطن در حالی که احساسش را در قالب گفتن هیچی به گوش جهانیان می رساند، وارد خاک ایران می گردد و با مقدم خود طاعون را به ارمنان می آورد. جنایات دیو مقدس و سقوط همه جانبه کشور کورش در کتاب ده سال که مربوط به شرح زندگی خمینی پس از بقدرت رسیدن تا بهنگام مرگ است نوشته شده که بزودی توسط کانون منتشر خواهد شد.

دیو مقدس در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ مطابق با سوم جون ۱۹۸۹ می میرد ولی سایه شومش سالیان سال بر پیکر مجروح و صد پاره وطن می ماند.

پایان

## بن مایه

بن مایه هائی که برای نوشتن قصه دیو مقدس مورد استفاده قرار گرفته است:

- ۱ تحقیقات محلی در خمین، اراک، قم، مشهد، شهر ری و دهات زیر:  
مهدی آباد، گل آباد، دو تویه و داود آباد شهر ری، کهک (نام جدید این ده به  
لوفل نوشتاتو تغییر یافته است)، حاجی آباد، دولت آباد، سراج، جنت آباد،  
طلاب، خاتون، ورجان و بیدهند قم، رباط، دربند، غرقاب، نصر آباد، شهکویه،  
سرتاق، خمین.
- ۲ وارث ملک کیان . دکتر حمید خواجه نصیری
- ۳ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی  
جمهوری اسلامی
- ۴ روز شمار تاریخ باقر عاملی دو جلد
- ۵ نگاهی به کارنامه جمهوری اسلامی نهضت مقاومت ملی ایران پاریس
- ۶ هیچی هوشنگ فرهنگ آئین
- ۷ توضیح المسائل شجاع الدین شفا
- ۸ از خون دل نوشتم دکتر علی رضا نوری زاده
- ۹ نهضت امام خمینی سید حمید روحانی
- ۱۰ فرازهایی از تاریخ انقلاب وزارت اطلاعات
- ۱۱ نفوذ انگلیسی ها در ایران محمد باقر احمدی ترشیزی
- ۱۲ اعترافات شاه منوچهر مهر جو
- ۱۳ دو سال آخر ۵-موحد
- ۱۴ خاطرات جنرال هایزر ترجمه محمد حسین عادل
- ۱۵ ایران، روایتی که ناگفته ماند محمد حسنین هیکل ترجمه حمید احمدی
- ۱۶ یادواره فجر
- ۱۷ قصه کودتا حسن رهنما

از کودتا تا انقلاب بهرام افراسیابی	۱۸
انقلاب ایران در دو حرکت مهدی بازرگان	۱۹
غرور و سقوط آنتونی پارسونز ترجمه دکتر منوچهر راستین	۲۰
تقویم تاریخ ایران انتشارات سروش	۲۱
سیاست خارجی امریکا در خاور میانه حمید احمدی	۲۲
گروگان خمینی رابرت دریفوس	۲۳
نقش روحانیت در تاریخ معاصر ایران دکتر م. یآوری	۲۴
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ محمود محمود	۲۵
خاطرات و خطرات مخبر السلطنه هدایت	۲۶
خاطرات سلیمان بهبودی	۲۷
آثار الحجّه محمد رازی	۲۸
تاریخ احزاب ایران ملک الشعراء بهار	۲۹
خاطرات اشرف پهلوی	۳۰
پاسخ به تاریخ محمد رضا پهلوی	۳۱
<b>The Rise and Fall of the Shah, Amin Saikal</b>	<b>۳۲</b>
<b>Inside Iran John Simpson</b>	<b>۳۳</b>
<b>In The Name of God Robin Wright</b>	<b>۳۴</b>
<b>The Government of God, Bernard cheryl</b>	<b>۳۵</b>
<b>Columbia University. New York, 1984</b>	
<b>The Return of the Ayatollah Heikal Mohamed</b>	<b>۳۶</b>
<b>London 1981</b>	
<b>Iran Under the Ayatollahs, Hiro Dilip,</b>	<b>۳۷</b>
<b>London 1985</b>	